

کتابخانه درفش کاویانی



هولوکاست ، فاجعه ای فراموش نشدنی

کتابخانه درفش کاویانی افتخار دارد تا بهترین و برترین کتابهای
پارسی را در اختیار علاقه مندان و عاشقان کتاب قرار بدهد

تقدیم به تمام پارسی زبان های جهان

WWW.KETABNET.BLOGTA.COM

POOYA_RBT_YAHOO.COM



بخش نخست

یهودیان اروپا

پیش از جنگ جهانی دوم

حدود دو هزار سال پیش، هنگامی که بیت المقدس یهود(خانه خدا- نیایشگاه مرکزی یهودیان در اورشلیم) در اثر هجوم دوباره بیگانگان ویران گردید و یهودیان در سراسر جهان پراکنده شدند، گروهانی از آنان در سرزمینهای وسیع اروپا ساکن گردیدند که در طول قرون و اعصار برشمار آنان افزوده شد- تا آنجا که در قرن های هفدهم تا بیستم اروپا بصورت مرکز اصلی اقامت یهودیان در جهان درآمد.

یهودیان که همه جا مورد آزار و تبعیض قرار داشتند، ناچار بودند پیشه هائی را برگزینند که به آنها امکان داده شود هنگامی که مورد خطر قرار گرفتند و یا حکم اخراج آنان از شهر یا کشوری صادر شد، بتوانند در کمترین زمان وسائل خود را جمع کرده و راهی سرزمین دیگری شوند.

این واقعیت تلخ موجب شد که یهودیان اروپا نتوانند به کارهای کشاورزی و یا مشاغل مشابه بپردازند. ولی در عین حال، یهودیان بعنوان یک اقلیت مظلوم که قادر به دفاع از خود نیست، برای آنکه بتوانند در جوامع نامهربان دوام آورند، به تحصیل علم پرداختند و برخی به مشاغل چون معلمی، زرگری و پبله وری روی آوردند. در طول قرنهای متمادی، یهودیان در بسیاری از کشورها در شمار بهترین پزشکان، موسیقیدانان، اقتصاددانان، بانکداران، دانشمندان و متفکرین بودند و برخی از آنان مورد توجه و حمایت حاکمان محلی قرار می‌گرفتند. که این امر به یهودیان امکان میداد از امنیت نسبی، برای مدتی محدود برخوردار شوند.



یهودیان اروپا در اوایل قرن بیستم زندگی مرفهی داشتند و به دانش و پزشکی و تجارت می‌پرداختند

این واقعیت که یهودیان اروپا حاضر نبودند باور دینی خود را ترک گویند و مسیحی شوند، همراه با واقعیت دیگری که یهودیان در هر جامعه ای میکوشیدند از بهترین‌ها باشند و به جامعه بشریت خدمت

کنند و در عین حال زندگی مرفهی برای خویش برپا سازند، مورد حسادت، بغض و خشم حاکمان و فتنه جویانی قرار میگرفت که نفع شخصی آنها ایجاب میکرد به بهانه دینی و یا هر بهانه دیگری آشوب بپا کنند و اهالی را علیه یهودیان بشورانند تا بتوانند بر مال و منال آنان مسلط گردند، برخی را به قتل برسانند و بعضی را از آن سرزمین اخراج کنند.

یهودستیزی، در باور مسیحیت (با این ادعای دروغین که یهودیان مسؤل به صلیب کشیدن حضرت عیسی مسیح بوده اند) ریشه ای عمیق و دیرینه دارد. کشیش‌های مسیحی که قادر نمیشدند یهودیان را با وعده‌های مالی و یا فشارهای روانی به دین مسیح ملحق کنند، هرازگاهی علیه آنان به توطئه‌گری می‌پرداختند و موجب کشتار این انسان‌های بیدفاع میشدند.

در قرن نوزدهم و در سالهای نخستین قرن بیستم، از آنجا که آرامش نسبی در کشورهای اروپایی برقرار گردیده بود و یهودیان از بخشی از حقوق انسانی برخوردار شده و موقعیتی تقریباً برابر با دیگر شهروندان اروپایی کسب کرده بودند (با آنکه باورهای یهودستیزانه هنوز بشدت رواج داشت)، یهودیان توانستند از نظر شغلی و تأمین رفاه خانوادگی به امکاناتی دست یابند که در قرون وسطی از آن محروم بودند. با اینهمه در برخی سرزمین‌ها و بویژه در روسیه تزاری و کشورهای شرق اروپا (به ویژه لهستان) هنوز یهودی‌کشی در ابعاد گسترده رواج داشت و برخی حاکمان و کشیشان کلیسا تنفر نسبت به یهودیت و یهودیان را بشدت دامن میزدند.

علیرغم چنین حال و هوایی، یهودیان نه تنها توانستند در بسیاری موارد، زندگی مرفهی برای خود تأمین کنند، بلکه این رفاه نسبی به آنها امکان داد زاد و ولد بیشتری کنند و بر جمعیت آنان در اروپا افزوده شود.

در اروپای شرقی، یهودیان معمولاً در آبادیها و شهرکهای میزیستند که اکثریت قریب به اتفاق جمعیت آن یهودی بودند. آنان به زبان «ییدیش» (مخلوطی از زبانهای عبری، آلمانی قدیم و واژه های محلی) سخن می گفتند و در میان خود داد و ستد میکردند و با جوامع خارج از شهرک یا آبادی خود معمولاً تماس چندانی نداشتند.

آنها نه تنها از نظر زبان، بلکه از لحاظ شیوه لباس پوشیدن و چهره و سیمای خود، با دیگر اهالی آن سرزمین ها متفاوت بودند و بر فراگیری دانش و اندوختن علم و هنر بسیار تأکید میکردند. و این در حالی که درصد بزرگی از اهالی غیریهودی آن سرزمینها بیسواد بودند و شاید بر یهودیان خشم می گرفتند.

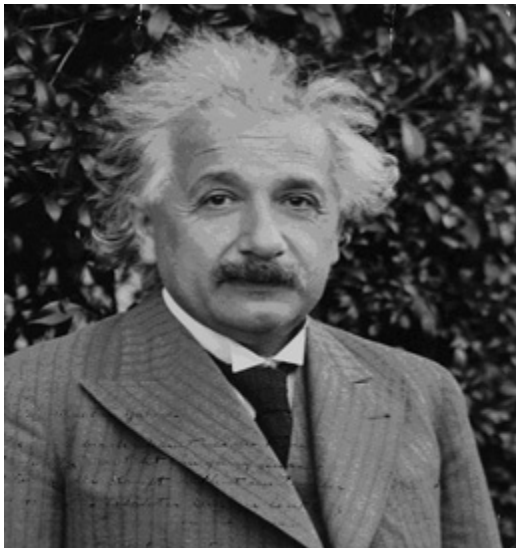
در اواسط قرن نوزدهم و با برقراری امنیت نسبی و اعطای حقوق انسانی بیشتری به یهودیان، جوانان آبادیها و شهرکها را ترک گفتند، در شهرهای مرکزی اروپا ساکن شدند و با استفاده از تکنولوژی جدید جهانی به تأسیس کارخانه و کارگاه پرداختند و یا شرکت های بازرگانی فعالی برپا کردند. ولی در کنار قشر کوچک سرمایه داران و دانش اندوختگان یهودی، قشر بسیار بزرگتری از پرولتاری یهودی بوجود آمد که در فقر می زیست.

کشتارهای خونینی که در سالهای 1881 و 1882 در برخی سرزمینهای اروپای شرقی علیه یهودیان رخ داد، و سپس در ابعاد گسترده و وسیع تری در سالهای 1902 تا 1905 تکرار شد، موجب گردید که یهودیان برای بدست آوردن امنیت بیشتری رهسپار کشورهای اروپائی غربی شدند و پس از آن به سوی «قاره جدید» روی آورند.

در آستانه جنگ جهانی اول، مهاجرت گسترده یهودیان اروپای شرقی به ایالات متحده و کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی آغاز گردید.

یهودیان در آلمان و فرانسه، به علت آزادی نسبی در آن کشورها، در مقایسه با یهودیان اروپای شرقی، به ویژه به علت جنگهای خونینی که در لهستان جریان داشت، به پیشرفتهای چشم گیرتری نائل شدند، که این امر موجب بوجود آمدن موج جدیدی از یهودی ستیزی گردید.

علیرغم این احساسات ضد یهودی، و از آنجا که یهودیان اروپای غربی خود را شهروندان متساوی الحقوق احساس میکردند، نه تنها در رشته های صنعت و بازرگانی و هنر و علم به دستاوردهای بزرگی رسیدند، بلکه در صحنه فعالیتهای سیاسی و خدمت در ارتش نیز درخشیدند و فرزندان بسیار سودمندی برای سرزمین هائی بودند که در آنها می زیستند.



آنیشتن پیش از آنکه هیتلر به قدرت برسد ناچار شد آلمان را ترک گوید و در ایالات متحده ساکن گردد

قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم شاهد ظهور شماری از دانشمندان برجسته یهودی در اروپا بود که میتوان بعنوان نمونه، در رشته فیزیک از «آلبرت آنیشتن» (Albert Einstein) و در روانشناسی از «زیگموند فروید» (Sigmund Freud) و در نقاشی و هنر از «مارک شاگال» (Marc Chagall) و «مودیلیانی» (Amedeo)

(Modigliani) نام برد.

سالهای پایانی قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم شاهد بوجود آمدن یک خیزش ناسیونالیستی در بسیاری از سرزمین های اروپائی گردید که خود را از نظام کهنه امپراطوری رها ساخته و استقلال و سیادت ملی خود را طلب میکردند. موج میهن پرستی، با پدیده های افراطی نیز توأم گشت و در اروپا برخی احزاب افراط گرا بوجود آمدند که غیر خودی را برنمی تابیدند و یهودیان را بخشی از ملت خویش نمیدانستند.

دهه های نخستین قرن بیستم شاهد ایجاد فشار دوباره بر یهودیان و برقراری محدودیت های فزاینده علیه فعالیت آنان در امور سیاسی، نظامی، بازرگانی و اقتصادی بود. موج جدید یهودستیزی، زندگی را دوباره بر آنان سخت کرده بود. در سال های پس از جنگ جهانی اول، که با شکست دردناک آلمان و فروپاشی امپراطوری آن همراه بود، در آلمان زمینه برای یهودستیزی چون «آدولف هیتلر» (Adolf Hitler) و از سرگیری موج کشتار و غارت اموال یهودیان آماده میشد.



بخش دوم

قدرت یابی حکومت نازی

(سالهای 1933 تا 1939)

در سالهای پس از جنگ جهانی اول، یهودستیزی در آلمان و اروپا بالا گرفت. تبلیغات ضد یهودی (همانگونه که پیشتر گفتیم) از قرنهای پیش در اروپا سابقه داشت و ریشه عمیقی دوانده بود. بسیاری از اروپائیان، به ویژه مسیحیان متعصب، به یهودیان به صورت قاتل حضرت عیسی مسیح می نگریستند و آنان را گمراهانی تصور می کردند که بهیچوجه حاضر نیستند به دین فرزند یگانه پروردگار بپیوندند.

یهودیان را در کشورهای مسیحی مذهب تحقیر میکردند، اموالشان را به غارت می بردند، آنها را از خانه و شهر و کشور خود اخراج میکردند، وصله جهودی به لباس آنها می آویختند و یهودیان را ناچار میساختند در محله های جداگانه زیست کنند و تماس با مسیحیان را بر آنها ممنوع می کردند.

تبلیغات ضد یهودی چنان ریشه دار شده و شدت گرفته بود که مسیحیان معتقد، یهودیان را فرزندان شیطان می خواندند و از جمله به دروغ ادعا میکردند که یهودیان کودکان خردسال مسیحی را می ربایند و آنها را بیرحمانه می کشند و خون آنها را در «مصا» (מצה Matzah نان فطیر که در ایام عید «پسح» Passover خورده می شود) می ریزند. در سالهای پس از جنگ جهانی اول، از آنجا که یهودیان در اثر آزادیهای نسبی بدست آمده، به مقام اقتصادی بهتری رسیده و وضع زندگی خود را بهبود بخشیده بودند، یهودستیزی که تا آن هنگام جنبه دینی و سنتی داشت و از باورهای تاریک و ضدانسانی قرون وسطی نشأت میگرفت، آبخوار جدیدی یافت و آن پیشرفتهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی یهودیان بود.

آنچه که وضع را وخیم تر ساخت، ترویج تئوریهای داروینیسیم درباره منشاء انسان، و قوت گرفتن تئوری نژادی بود که به یهودستیزی پویانی بیشتری بخشید. در واقع، از دهه هفتاد قرن نوزدهم، واژه «آنتی سمیتیسیم» Antisemitism برای تعریف اندیشه های یهودستیزانه رواج یافت که مفهوم آن «ضد نژاد سامی» یا «سامی ستیزی» است که یهودیان (همانند اعراب) از نژاد سامی هستند. ترویج این واژه نشان داد که نفرت مسیحیان اروپا از یهودیان، نه به خاطر دیدگاههای دینی و وفاداری آنان به باور یهود، بلکه به علت نژاد آنان است. واژه «آنتی سمیتیسیم» نخستین بار در آلمان رواج یافت. از این تاریخ بعد، میتوان درباره «یهودستیزی نوین» سخن گفت که به موجب آن، بسیاری از اروپائیان یهودیان را نماد ترقی تهدیدآمیز تلقی می کردند و از آنجا که با فروپاشی امپراطوریهها، هویت قومی در بسیاری از اروپائیان تقویت شده بود- و استقلال خویش را می طلبیدند، یهودیان را غیرخودی دانسته و آنان را تهدیدی برای خود تلقی میکردند. این شیوه اندیشه و برخورد اروپائیان با یهودیان، دو پدیده بسیار خطرناک به وجود آورد که اساس و پایه تئوری هیتلر برای نابودی یهودیان قرار گرفت:

1) به موجب یک تئوری ظاهراً علمی (که هیچ پایه واقعی نداشت) یهودیان از نژاد ویژه ای هستند که به آنان خصوصیات منفی و فساد آوری بخشیده که غیرقابل تغییر است و دنیا را بشدت آلوده می سازد.

2) یهودیان که فاقد کشور و ارتش هستند و نمیتوانند از خود دفاع کنند، یک سازمان مخفی مخوف بوجود آورده اند که هدف آن تسلط بر جهان و جهانیان از راه تزویر و توطئه و خدعه و حيله است و همانند مار خطرناکی است که پیش از آنکه بتواند نیش بزند، باید سر آن را قطع کرد.

این اندیشه، زمینه را برای پیدایش تئوری نازیسم در آلمان هموار ساخت و در ابعاد گسترده مورد استفاده دستگاههای تبلیغاتی حکومت آلمان هیتلری قرار گرفت.

اتهام سخیف «توطئه جهانی یهود» در سال 1903 به صورت کتاب «پروتکل مشایخ صهیون» (نام کتاب به انگلیسی Zion Protocols of the Elders of Zion و به زبان آلمانی Die Protokolle der Weisen von Zion است). در روسیه تزاری انتشار یافت. این کتاب جعلی ظاهراً متن صورت جلسه نشست های پنهانی گروهی از شیوخ و معتمدین یهود بود که برنامه ریزی میکردند که چگونه میتوانند بر جهان مسلط شوند و قدرت را در همه سرزمینها به دست گیرند.



کتاب پروتوکل مشایخ صهیون به زبان فرانسه گرچه خیلی زود معلوم شد که این کتاب را سازمان امنیت و اطلاعات که در آن یهودی را جهانخوار نشان می دهد

روسیه تزاری جعل و تدوین کرده بود، تا بتواند کشتار فجیع یهودیان

در آن کشور را امری موجه جلوه دهد، ولی مطالب یهودستیزانه و شیطانی آن خیلی زود در کشورهای اروپایی رواج یافت و برای نخستین بار در سال 1911 به زبان آلمانی منتشر شد. گرچه در سال 1937 دادگاه سونیس رأی داد که این کتاب جعلی است و هیچ یک از ادعاهای آن صحت ندارد، ولی در اروپا کسی را گوش شنوا نبود و عوامل بسیاری وجود داشتند که منافعشان ایجاب می کرد به تبلیغ و ترویج این کتاب بپردازند و گرایش های ضد یهودی را هر چه بیشتر تقویت کنند.

شوربختانه، ایجاد تنفر نسبت به یهودیان، به صورت یک شیوه کریه سیاسی در مبارزه بین احزاب بر سر جلب افکار عمومی مبدل شد و پس از آنکه هیتلر در آلمان قدرت را بدست گرفت، یهودستیزی به صورت یک حربه بسیار مؤثر حزب او به هدف کشتادن مردم به سوی آن حزب مبدل گردید و پس از آنکه «رایش سوم» به رهبری هیتلر به وجود آمد، مبارزه با یهودیان و سرکوب و نابودی آنان به یکی از سیاست های رسمی رژیم مبدل شد. تا پیش از ظهور نازیسم، یهودی مظلوم که مورد تعقیب و آزار قرار گرفته بود، می توانست با تغییر دین و پذیرفتن آئین مسیحیت (و یا اسلام) جان خود را نجات دهد. ولی از هنگامی که این اندیشه ترویج گردید که یهودیان از نژادی جدا و پست هستند، یهودی دیگر راه گریزی نداشت، چون نژاد قابل تغییر نیست.

ایدئولوژی نازیسم این تئوری بی اساس را ترویج داد که آلمانی ها از نژاد برتر آریائی هستند که پاک و مطهر باقی مانده اند، ولی یهودیان به نژاد پستی تعلق دارند که در دنیا فساد می آفریند و آلودگی ایجاد می کند و قصد تسلط بر دنیا را دارد و باید با آن مبارزه کرد. در دیدگاه نازی ها (و یا برحسب تبلیغات آنان) اگر نژاد آریائی پیروز نشود و نظام مستحکم خود را در دنیا برقرار نسازد، این خطر وجود دارد که نژاد یهود دنیا را به سوی اضمحلال و فساد ابدی سوق دهد. این اندیشه پلید بزودی گسترده گردید و هیتلر و همدستانش به این باور دچار شدند که نبرد بین نژادها یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر است، و بنابراین باید هر چه زودتر یهودیان را نابود کرد تا این خطر از صحنه گیتی محو و نابود شود.

اتهام سخیفی که هیتلر برای به دست گرفتن قدرت، در دستگاههای تبلیغاتی خود علیه یهودیان در ابعاد گسترده به کار برد، این ادعای بی اساس بود که شکست تحقیرآمیز آلمان در جنگ جهانی اول نتیجه توطئه و خواست یهودیان بوده است. مردم آلمان که خفت و خواری جنگ را تحمل کرده بودند، هنگامی که در سالهای پس از پایان آن با بحران اقتصادی شدید و هرج و مرج داخلی کشور روبرو شدند، خیلی زود تحت تأثیر این تبلیغات قرار گرفتند.

به موجب «پیمان ورسای» که در پایان جنگ جهانی اول بر آلمان تحمیل شد، نه تنها آن کشور بخش عظیمی از سرزمین های تحت تسلط خود را از دست داد، بلکه ناچار گردید هر ساله غرامت سنگینی به کشورهای زیان دیده پرداخت کند و همچنین از برپایی یک ارتش ملی محروم باشد.

ناخرسندی عمیق ملت آلمان از این تحقیر و ذلت، زمینه را برای پیدایش احزاب ناسیونالیستی افراطی و از جمله حزب نازی به رهبری هیتلر هموار ساخت و هرج و مرج اقتصادی، همراه با بیکاری مردم و تورم مالی افسار گسیخته، موجب رونق سریع این گونه احزاب گردید.

«آدولف هیتلر» که در سال 1923 درصدد یک شورش مسلحانه در ایالت باواریا برآمده بود و در دادگاه به پنج سال زندان محکوم گردید (ولی خیلی زودتر از پایان محکومیتش آزاد شد)، در مدتی که در زندان به سر می برد و به نوشتن کتابی پرداخت که در آن اندیشه های خود را برای تسلط بر جهان به رشته تحریر کشید. این کتاب که نام آن «نبرد من» (*Mein Kampf*) بود، باورهای پلید هیتلر در مورد برتری نژاد آریایی و پستی نژاد سامی را نیز شامل می گردید. هیتلر دریافت که به جای شورش مسلحانه (که جنبه غیرقانونی دارد و موجب مجازات او خواهد شد) می تواند با به کار گرفتن امکانات قانونی که از طریق دموکراسی می توان به آن دست یافت، برای مسلط شدن بر قدرت اقدام کند. در حالی که حزب هیتلر در انتخابات 1924 تنها سه درصد از آراء را بدست آورده و 14 نماینده به پارلمان فرستاده بود، و چهار سال پس از آن حتی حزب او ضعیف تر شد و در انتخابات 1928 تنها 12 کرسی بدست آورد، در انتخابات سال 1930 ، با براه انداختن تبلیغات گسترده درباره بحران اقتصادی جهانی که بسیاری از کشورها را در بر گرفته بود، بیش از 18 درصد از آراء را به خود اختصاص داد و 107 کرسی «رایشستاگ» (*Reichstag* مجلس نمایندگان آلمان) را تصرف کرد. بدین سان، در مجلسی که جمع کرسی های آن 230 بود، نازیها با 107 کرسی بزرگترین فراکسیون پارلمانی محسوب می شدند.



هیتلر پس از پیروزی در انتخابات از میان طرفداران خود رژه می رود

طبیعی بود که در چنین وضعی، رئیس جمهوری آلمان کار برپائی دولت جدید را به عهده هیتلر سپرد و بدین سان، در تاریخ 30 ژانویه 1933، هیتلر به طور قانونی و به شیوه ای دموکراتیک، به نخست وزیری رسید و عملاً قدرت را بدست گرفت.

در هم آمیختن قدرت حکومتی با تنوری برتری نژاد، و پویائی و قدرت ناشی از نظام استبدادی، موجب شد گسترده ترین اختیارات حکومتی در دست فردی قبضه شود که خود را گزیده مردم آلمان می دانست و باور داشت که رسالت او پایان بخشیدن به محنت و ذلت یک ملت شکست خورده جنگی و به قدرت رساندن نژاد برتر در آلمان، سراسر اروپا و سپس همه سرزمین های دیگر جهان است.



بخش سوم

یهود ستیزی در نازیسم

چند هفته پس از به قدرت رسیدن هیتلر، و به عبارت دقیق تر از 9 مارس 1933، یهودآزاری به شیوه منظم و ترتیب داده شده، در سراسر آلمان آغاز گردید. کوتاه زمانی پس از آن، نخستین بازداشتگاه حکومت هیتلری در مکانی به نام «داخاو» (Dachau) در حومه شهر مونیخ گشایش یافت. واحدهای اس.اس. بازداشت شدگان یهودی، کمونیستها، سوسیالیستها و لیبرالهای آلمان را که از دیدگاه هیتلر دشمنان «رایش سوم» محسوب می شدند روانه این مکان می ساخت. هدف هیتلر آن بود که از این طریق هر گونه مخالفت با حکومت خود را سرکوب کند و استبداد کامل برقرار سازد. مردمسالاری در آلمان، پس از کوتاه زمانی به کلی از میان رفت و حکومت خودکامه ای برپا گردید که تک حزبی بود و هیچگونه مخالفتی را بر نمی تابید. در دو سال اول پس از آن، هیتلر به تحکیم پایه های قدرت خود پرداخت و به تبلیغات گسترده ای دست زد تا مردم آلمان او را بعنوان نجات دهنده خود بپرستند و وضعی بوجود آورد که حزب نازی بر همه امور کشور مسلط شد و اطاعت بی چون و چرا از «فوهرر» (Fuehrer - رهبر) و مرام نازی به صورت اجباری درآمد. هیتلر زندگی مردم و امور اجتماعی و سنت های جامعه آلمان را از نو شکل داد و ریاست و مدیریت همه ادارات دولتی و سازمانهای کشوری را بدست عوامل خود و پیروان مرام نازی سپرد و حتی قوه قضائیه آلمان را به تسلط خود درآورد. کلیسای مسیحی نیز که ظاهراً مرام آن دوری از هر گونه خشونت و خونریزی، و ترویج و تبلیغ مهر و دوستی بود، در برابر دیکتاتوری چون هیتلر سر تعظیم فرود آورد تا بتواند مقام خود را حفظ کند. با آنکه هیتلر در جریان به قدرت رسیدن و پس از آن، شمار زیادی از کشیشان مسیحی را نیز به زندان انداخته بود (زیرا آنان در برابر خشونت و خونریزی رژیم و آزار شهروندان، علیه حزب نازی زبان به اعتراض گشوده بودند)، پاپ اعظم کاتولیک های جهان، پاپ پی یازدهم (Pope Pius XI) با هیتلر پیمان برادری امضا کرد.

هنگام پیدایش هیتلر، شمار یهودیان در آلمان حدود 500 هزار نفر بود که کمتر از یک درصد کل جمعیت را تشکیل می دادند. یهودیان در آن هنگام احساسات میهن پرستانه بسیار قوی نسبت به آلمان داشتند و خود را بخشی از فرهنگ آن کشور و آیین و شنون زندگی آن می دانستند.

یهودیان در آن دوران، از چهره های برجسته علمی، هنری، فرهنگی و ادبی آلمان محسوب می شدند و خدمات برجسته ای به آن سرزمین کرده بودند. به عنوان مثال، 24 درصد از دانشمندان آلمانی که به دریافت جایزه نوبل نائل گردیدند یهودی بودند.

از آنجا که در برخی کشورهای جهان صدای اعتراض علیه یهودآزاری هیتلر بلند شد، حکومت نازیها چنین تبلیغ کرد که این اعتراض ها در واقع پیامد همان توطئه جهانی یهودیان است که در سراسر جهان نفوذ دارند. نازیها حاضر نبودند بپذیرند که دنیای امروز نمی تواند در برابر چنین رویدادهای پلید و ضد انسانی سکوت کند. به دنبال همین اعتراضهای جهانی بود که هیتلر دستور داد علیه یهودیان آلمان تحریم اقتصادی برقرار گردد.

هیتلر برای آنکه مردم آلمان را تهییج کند و پایه های قدرت خود را مستحکم تر سازد و بتواند اهالی آلمان را برای اجرای نقشه های شیطانی خود بسیج نماید، در آستانه اعلام تحریم اقتصادی، بر گستره تبلیغات ضد یهودی خود افزود تا افکار عمومی را کاملاً آماده کرده باشد.



روی ویتترین مغازه واژه «یهودی» آمده و روی تابلو نوشته شده که آلمانیها نباید از یهودیان خرید کنند

در روزی که تاریخ آن از پیش تعیین شده بود، یعنی در اول ماه آوریل 1933، اقدامات منظم حزب نازی علیه یهودیان به اجرا گذاشته شد و گرچه تنها یک روز ادامه داشت، پیامد آن بسیار ویرانگر بود. در این روز، طبق برنامه قبلی، افراد نازی و طرفداران آنها همه مغازه ها و فروشگاههای یهودی در شهرهای بزرگ آلمان را مورد یورش قرار دادند و تابلوهایی بر سر در آنها آویختند که روی آنها نوشته شده بود که آلمانیها نباید از مغازه های یهودی خرید کنند. در چهارچوب این عملیات که توسط واحدهای «اس.آ» سازماندهی شده بود، تظاهرات گسترده ای نیز علیه یهودیان برپا گردید. ولی علیرغم آن، بسیاری از آلمانیها نیز برای نشان دادن مخالفت خود با این یهودآزاری، به خرید از مغازه ها و فروشگاههای یهودی ادامه دادند.

در آوریل 1933 گام دیگری در راه برقراری سیاست رسمی یهودآزاری برداشته شد و آن، لغو شهروندی یهودیان آلمان، سلب هرگونه حقوق مدنی و انسانی از آنها، ممنوع ساختن فعالیتهای یهودیان و محروم کردن آنان از هرگونه تماس اجتماعی و مراوده با دیگر اهالی آلمان بود. هیتلر قصد داشت به این ترتیب یهودیان را ناچار به ترک آلمان سازد. بسیاری از حقوقدانان و قضات آلمانی، برای حفظ مقام و موقعیت خود، با حکومت هیتلر برای اجرای سیاستهای یهودستیزانه او همکاری تنگاتنگی داشتند. از آنجا که پارلمان آلمان نیز در تسلط حزب نازی بود و هیچ حزب یا فراکسیون و یا گروه مخالفی در برابر هیتلر قرار نداشت، به تدریج سلسله قوانینی نیز برای اجرای اصل محرومیت یهودیان از حقوق مدنی به تصویب رسید.

به موجب نخستین قوانین تصویب شده، یهودیان را (علیرغم مهارت، امانت و صداقت آنان) از همه ادارات دولتی اخراج کردند. گام بعدی، کنار گذاشتن حقوقدانان و وکلای مدافع و قضات یهودی از قوه قضائیه آلمان بود. حتی پزشکان، پزشکیاران و پرستاران یهودی از بیمارستانها و تشکیلات پزشکی و بهداشتی آلمان اخراج شدند و یهودیان از ادامه خدمت در ارتش آلمان محروم گردیدند و همه سربازان، افسران و درجه داران یهودی نیز برکنار گردیدند. و این در حالی که افسران و سربازان یهودی، در جنگ جهانی اول برای دفاع



از آلمان جانفشانیهای بسیار کرده بودند. قضات آلمانی نسبت به هیتلر سوگند وفاداری یاد میکنند و به سرکوب یهودیان می پردازند

رویداد دهشتناک دیگر هیتلری در سال 1933 برگزاری آیین های پلید «کتاب سوزان» بود. دشوار میتوان تصور کرد که در قرن بیستم، در کشوری متمدن و دارای فرهنگ والا چون آلمان، رژیمی به روی کار آید که دستور سوزاندن کتاب را صادر کند و یک اصل مهم انسانی و حفظ ارزش های اخلاقی را این چنین وحشیانه زیر پا گذارد.

گرچه قصد هیتلر آن بود که آزادی اندیشه را در آلمان قربانی کند، ولی شمار زیادی از کتابها از آن رو به بوته آتش افکنده شد که نویسندگان و مؤلفان آنها یهودی بودند.

دهها سال پیش از این رویداد ننگین ، شاعر و اندیشمند بزرگ آلمانی «هانریش هاینه» (Heinrich Heine) نوشته بود:

«آنجا که کتاب می سوزانند، انسان را نیز خواهند سوزاند».

به دستور هیتلر، یهودیان از نقش ارزنده و مهمی نیز که در صحنه هنر و ادب و موسیقی آلمان داشتند کاملاً کنار گذاشته شدند و از هرگونه فعالیت هنری محروم گردیدند و سهم آنان در اعتلای فرهنگ و تمدن آلمان صریحاً انکار گردید.



بخش چهارم

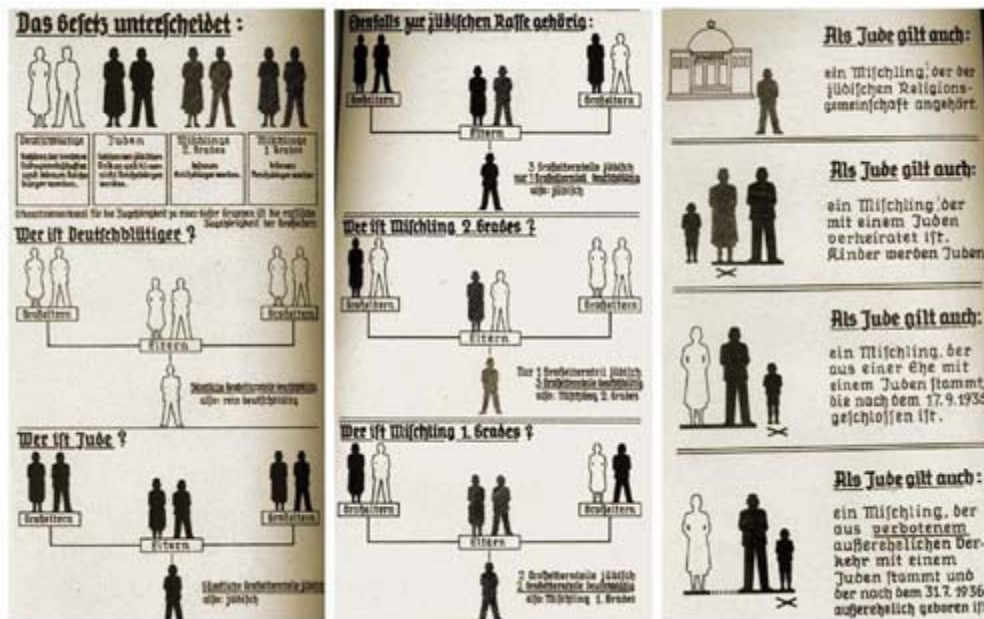
آلمان، خاستگاه نژاد پرستان

در سال 1935 که هیتلر پایه های حکومت استبدادی خود در آلمان را مستحکم تصور میکرد، دستور تصویب یک قانون کلی را صادر کرد که به موجب آن نژادپرستی و یهود آزاری به صورت بخش جدائی ناپذیری از سیاست رسمی حکومت او درآمد.

این لایحه در سپتامبر 1935 برای تصویب به پارلمان آلمان تسلیم گردید و «قوانین نورنبرگ» (Nuerenberger Gezetze) نام گرفت. این لایحه که پیشتر در نشست کمیته مرکزی حزب نازی تائید شده بود، با اکثریت بزرگی در پارلمان به تصویب رسید. «قوانین نورنبرگ» در عین حال که اساسی ترین حقوق شهروندی و انسانی در حکومت آلمان هیتلری را زیر پا میگذاشت، بیشترین ضربه را بر یهودیان وارد میآورد - که به موجب آن، به شهروندان درجه دو تنزل کرده و مورد آزار و تبعیض رسمی قرار داشتند.

با اینهمه، بسیاری از یهودیان آلمان بر این باور نادرست بودند که زادگاهشان به آنها نیاز دارد و نمیتواند برای همیشه از خدمات علمی، پزشکی، اقتصادی، بازرگانی، فرهنگی و هنری آنان صرفنظر کند. آنها هنوز آلمان را دوست داشتند و خود را بخش جدائی ناپذیری از مردمان آن خاک می دانستند.

حقوقدانان و قضات آلمانی، برای تهیه «قوانین نورنبرگ» با حکومت هیتلر همکاری کردند و او را مورد پشتیبانی قرار دادند و پزشکان و دانشمندان آلمانی نیز برای تعیین ضوابط لازم به هدف اجرای این قوانین، به یک سلسله «پژوهشهای علمی!» پرداختند و موازین و اصولی برای شناخت و تفکیک نژادها و شیوه شناخت نژاد یهود وضع کردند و عملاً در جنایات آلمان هیتلری علیه یهودیان و علیه بشریت سهیم گردیدند.



جدول تفکیک نژادها که به دستور هیتلر توسط «دانشمندان» نژاد شناس تهیه گردید

یک کشیش آلمانی به نام «مارتین نی مولر» (Martin Niemöller) در شعری نوشت: آنها آمدند و کمونیستها را بردند- و من مخالفتی نکردم، چون کمونیست نبودم. آمدند و سوسیالیستها را بردند- و من اعتراضی نکردم، زیرا سوسیالیست نبودم. آمدند و یهودیان را بردند- و من کلامی بر لب نیاوردم، چرا که یهودی نبودم. و آنگاه آمدند و مرا هم بردند- و کسی نمانده بود که زبان به مخالفت گشاید.



یک نمونه از تبلیغات نازی که میکوشید از یهودیان دنیا یک چهره اهریمنی بسازد
 بسیاری از آلمانیها تصور میکردند که هیتلر با سیاست گستاخانه و تحریک آمیز خود، که دنیا را به چالش کشیده بود، توانسته است احترام و افتخار آلمان را به آن کشور بازگرداند. و از این رو شمار افرادی که علیه سرکوب آزادیها و نابودی دموکراسی زبان به اعتراض می گشودند زیاد نبود (که آنها هم بشدت سرکوب گردیدند). در اثر اقدامات هیتلر، رکود اقتصادی آلمان پایان گرفت و او یک ارتش قوی برپا ساخت که موجب افتخار و خرسندی بسیاری از آلمانیها (و در تناقص کامل با قرارداد ورسای) بود.

هیتلر با گستاخی و تهدید به جنگ و خونریزی، دو بخش «سارلند» و «راین لند» (Rhineland & Saarland) را به خاک آلمان ضمیمه کرد و بر اتریش مسلط شد و غرور و سربلندی ظاهری و کاذب را به آلمانیها باز گردانید. هیتلر برای آنکه اروپائیان را خواب کند تا در خفا بتواند شیوه اجرای نقشه های شیطانی خود را تدارک ببیند، با لهستان، بریتانیا، دربار واتیکان و کشور اتحاد شوروی پیمان همکاری و عدم تعرض بست، که موجب تحکیم مقام آلمان در صحنه بین المللی گردید.

برگزاری بازیهای المپیک در سال 1936 در آلمان چهره آن سرزمین را در دنیا دگرگون ساخت و بسیاری از سیاستمداران جهان ستیزخونی و جنگ افروزی هیتلر را نادیده گرفتند و ادعا کردند که آزار یهودیان و سرکوب و ستم نسبت به آنان یک امر داخلی آلمان است که نیاز به دخالت خارجی ندارد.



بخش پنجم

1983 سال سرنوشت

رژیم هیتلری از روزی که قدرت را در آلمان بدست گرفت، با خشونت و گستاخی به سرکوب گروههایی مخالف و قشرهای مختلف مردم پرداخت و یک محیط رعب و وحشت بوجود آورد.

سال 1938 (که در برخی اسناد آلمانی از آن به عنوان «سال سرنوشت» نام برده شده) یهودستیزی آلمان هیتلری و آزار یهودیان مقیم آن کشور را به اوج تازه ای رساند.

در این سال بود که هیتلر سیاست توسعه طلبی و تسلط بر سرزمین های همسایه را بشدت گسترش بخشید و همزمان به تدارکات برای آغاز جنگ جهانی دوم ادامه داد. تردیدی نیست که شدت گیری سیاست یهودستیزی هیتلر در این زمان، بخش جدائی ناپذیری از برنامه ها و اندیشه های سیاسی-ایدئولوژیک او بود.



یک کنیسه یهودی در شهر زیگن در آلمان در جریان حملات شب کریستال (دهم نوامبر 1938) در آتش خشم نازی میسوزد

در این سال بود که به دستور هیتلر ویران سازی منظم و برنامه ریزی شده کنیسه های یهودیان در سراسر آلمان آغاز گردید. همزمان، او به بازداشت همگانی یهودیان آلمان و مصادره مغازه ها و فروشگاههای آنان و غارت اموال و صورت برداری از همه مایملک یهودیان به هدف تحریم آنها دست زد.

در 5 اکتبر 1938 به دستور هیتلر همه گذرنامه های یهودیان باطل شد و به آنانی که قصد مهاجرت و خروج از آلمان را داشتند گذرنامه جدیدی داده میشد که در آن مهر بزرگ (JUDE- یهودی و یا حرف J به علامت یهودی) زده شده بود. مبتکر این مهر شرم آور یک کارمند ارشد سوئسی بود که نمیخواست یهودیان آلمانی به کشور او سرازیر شوند. در گذرنامه های جدید که به یهودیان داده می شد، همه زنان را «سارا» و همه مردان را «اسرائیل» نام می گذاشتند که به آسانی شناسائی شوند.

در شب بین نهم و دهم نوامبر 1938 ، طبق یک برنامه از پیش تنظیم شده، واحدهای وابسته به حزب نازی (گروه اس.آ. S.A.) به آتش زدن کنیسه های یهودیان و شکستن شیشه های مغازه ها و فروشگاههای آنان پرداختند. خرده شیشه های پنجره های مغازه ها چنان سطح پیاده روها را پوشانده بود که مانند بلور در زیر نور چراغ ها برق می زد. و از این رو، فجایع آن شب آلمان هیتلری علیه یهودیان «شب بلور» (Kristallnacht کریستال ناخت) نام گرفت. در

این شب پرفاجعه، یک هزار و چهارصد و شش کنیسا در سراسر آلمان به آتش کشیده شد و هزاران مغازه و فروشگاه یهودیان هدف حمله و غارت قرار گرفت.



افراد کنجکاو در برابر مغازه یک یهودی که شیشه های ویتترین آن خرد شده گرد آمده و نظاره می کنند

حکومت آلمان هیتلری با این بهانه که یهودیان مسؤل وقوع یک سوءقصد بوده اند، نه تنها کنیساها را ویران کرد و هستی یهودیان را به غارت برد، بلکه از یهودیان خواستار شد غرامت بپردازند. به موازات آن، حدود سی هزار نفر یهودی دستگیر گردیدند و به بازداشتگاهها فرستاده شدند.

رویدادها «کریستال ناخت» در واقع آخرین ضربه بر ارتباط بین یهودیان و جامعه آلمان بود. از این پس، یهودیان آلمان به طور کامل از جامعه آن کشور اخراج شده، مقام و موقعیت اقتصادی خود را به کلی از دست داده و از همه حقوق مدنی محروم گردیده بودند.



از زیباترین و مجلل ترین کنیساهاى شهر برلین که در شب کریستال به آتش کشیده شد و کاملاً سوخت



بخش ششم

جهان دروازه های خود را می بندد

به دنبال رویدادهای دهشتناک «کریستال ناخت» (به بخش پنجم مراجعه کنید)، بسیاری از یهودیان دریافتند که چاره ای جز ترک آلمان و صرفنظر کردن از زادگاه خود و خانه و کاشانه خویش ندارند. همزمان، فشار علیه یهودیان در کشورهایی که تحت سلطه یا نفوذ آلمان نازی درآمده بودند، شدت گرفت.

نه تنها یهودیان آلمان، بلکه بسیاری از یهودیان اتریش و چکوسلوواکی نیز درصدد جلای وطن برآمدند. ولی شوربختانه بسیاری از کشورهای جهان درهای خود را به روی این یهودیان آواره بسته و اجازه ورود به آنان نمی دادند. گویی رهبران کشورهای آزاد جهان چشم ندارند و رنج یهودیان را مشاهده نمی کنند و از ارزشهای اخلاقی و این اصل انسانی که «بنی آدم اعضای یکدیگرند» بونی نبرده اند.

یهودیان مایوسانه در جستجوی کشور یا سرزمینی بودند که حاضر شود آنان را بپذیرد. هزاران نفر از یهودیان راهی شهر شانگهای در چین شدند. دولت بریتانیا نیز، که در آن سال ها قیمومت سرزمین اسرائیل را به عهده داشت، به حدود ده هزار کودک آواره یهودی اجازه داد به خاک اسرائیل مهاجرت کنند. پدر و مادر بسیاری از این کودکان در بازداشتگاههای مرگ آلمان هیتلری جان باختند، و آنها دیگر هرگز نتوانستند والدین خود را دوباره ببینند. مسأله آوارگان یهودی آنقدر بحرانی شده بود که رئیس جمهوری آمریکا به شدت زیر فشار قرار گرفت تا سیاست مهاجرپذیری خود را تغییر دهد. پرزیدنت «روزولت» (Roosevelt) رئیس جمهوری وقت آمریکا برگزاری یک کنفرانس عالی را در شهر فرانسوی اوپان (Evian در ساحل دریاچه ژنو) پیشنهاد کرد. این کنفرانس در ماه ژوئیه 1938 برگزار شد. ولی نمایندگان ارشد کشورهای شرکت کننده، در عین حال که ظاهراً از نگون بختی یهودیان ابراز تأسف و تألم کردند، ادعا نموده گفتند: کشور آنها امکان پذیرش و جذب این آوارگان را ندارد. دولت استرالیا (که یک کشور مهاجرپذیر بود) ادعا کرد که در آن سرزمین مسأله ای به نام «برخوردهای نژادی» وجود ندارد و بنابراین آن کشور مایل نیست با اعطای اجازه ورود به یهودیان، چنین مسأله ای را به وجود آورد.

سرنوشت کشتی «سنت لوئیس» (Saint Louis) یکی از دردناک ترین رویدادهای پیش از جنگ جهانی دوم است که از قساوت قلب برخی رهبران جهان و سودجویی و فرصت طلبی آنان و بی اعتنائی نسبت به سرنوشت یهودیان پرده برمیآورد:



کشتی سنت لونیس حامل گروهی یهودیان آلمانی که در هیچ کشور غربی حاضر نشدند به آنان پناه دهند

در ماه مه 1939 کشتی «سنت لونیس»، حامل 939 یهودی آواره و نگون بخت، که با از دست دادن همه ثروت و امکانات خویش قصد خروج از آلمان و پناه گرفتن در یک کشور دیگر را داشتند، سواحل آلمان را ترک گفت. با آنکه همه این پناهجویان دارای روادید (ویزا) ورود به کوبا بودند، ولی هنگامی که کشتی به بندر هاوانا (پایتخت کوبا) رسید، مقامات به مسافران اجازه پیاده شدن ندادند. سرنشینان کشتی تلاش بسیار کردند شاید اجازه یابند در یکی از بنادر ایالات متحده پیاده شوند، ولی دولت آمریکا نیز به آنان اجازه ورود نداد. کشتی مدت چند هفته در آبهای آزاد سرگردان بود، ولی هیچ کشوری حاضر نمی شد این یهودیان آواره را در خود بپذیرد.

کشتی «سنت لونیس» به ناچار در 6 ژوئیه 1939 به آلمان بازگشت. در آخرین فرصت دولت های بریتانیا، بلژیک، فرانسه و هلند ظاهراً دلشان بر این نگون بختان به رحم آمد و به آنان به طور موقت پناه دادند. ولی چند ماه پس از آن، ارتش آلمان کشورهای بلژیک، هلند و فرانسه را اشغال کرد و این پناهندگان نیز همانند یهودیان کشورهای اشغالی، توسط مأموران هیتلری بازداشت شدند و رهسپار اردوگاههای مرگ گردیدند و در آنجا به قتل رسیدند.

در سالهای پیش از آغاز جنگ جهانی دوم که یهودیان آلمان و کشورهای تحت نفوذ آن مایوسانه میکوشیدند سرزمینی را بیابند که بتوانند به آنجا مهاجرت کنند، دولت قیم انگلیس درهای سرزمین اسرائیل (فلسطین) را بسته بود و به این یهودیان اجازه نمیداد به سرزمین تاریخی خود بازگردند. با اینهمه، پس از کوشش بسیار شمار اندکی از یهودیان آلمان اجازه یافتند به سرزمین اسرائیل مهاجرت کنند و حتی اجازه یافتند برخی از اموال خویش را نیز منتقل سازند. در حالیکه همزمان با به قدرت رسیدن حکومت هیتلر، حدود 500 هزار نفر یهودی در آلمان می زیستند، و با آنکه 160

هزار نفر از آنان قربانی رژیم هیتلری شدند، حدود 300 هزار نفر آنها توانستند از سال 1933 تا سال 1940 که هیتلر کشتار منظم و سیستماتیک یهودیان (موسوم به «راه حل نهانی») را آغاز کرد، خاک آلمان را ترک گویند. بخش اعظم این افراد به ایالات متحده و کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی مهاجرت کردند.

در ماه سپتامبر 1938 دولتهای انگلیس و فرانسه، به تصور آنکه بتوانند از بروز جنگ جهانی دوم جلوگیری کنند، حاضر شدند بخشی از ملت چکوسلوواکی را قربانی سازند و در برابر خواسته هیتلر برای ضمیمه کردن ایالت «سودت» (Sudetenland) به خاک آلمان سر تسلیم فرود آورند. نخست وزیر وقت بریتانیا «چمبرلین» (Chamberlain) هنگام بازگشت از کنفرانس مونیخ، با خرسندی اعلام کرد: ما با این قرارداد، صلح جهان را نجات دادیم. ولی «وینستون چرچیل» (Winston Churchill) با اطلاع از جزئیات تسلیم شدن فرانسه و بریتانیا در برابر هیتلر گفت: این تازه آغاز کار است.



چمبرلین نخست وزیر بریتانیا در دیدار با هیتلر هنگام امضای قرارداد مونیخ که نشان ناتوانی اروپا در برابر هیتلر بود



بخش هفتم

آغاز جنگ جهانی دوم

جنگ جهانی دوم در اول سپتامبر سال 1939 آغاز شد و جهان را در قتل و خونریزی غوطه ور ساخت. آغاز جنگ، همچنین سرآغاز یک سلسله فجایع بسیار دردناک تر علیه یهودیان اروپا و جهان بود.

ارتش آلمان در آن روز به طور ناگهانی به لهستان حمله برد و بر بخش غربی آن مسلط شد و ارتش اتحاد شوروی طبق قراردادی که با آلمان به منظور تقسیم لهستان امضا کرده بود، بخش شرقی آن را در تسلط خود گرفت. در 22 ژوئن 1941 هیتلر علیه اتحاد شوروی اعلام جنگ داد و سراسر لهستان را به اشغال خود درآورد.



چمبرلین هنگامی که از نزد هیتلر بازگشت ادعا کرد که صلح را با خود به همراه آورده است. ولی هیتلر که در واقع میخواست اروپا را خواب کند، در اولین فرصت مناسب حمله به لهستان را آغاز کرد و به این ترتیب آتش جنگ جهانی دوم را برافروخت

در آن دوران لهستان شامل یکی از پرجمعیت ترین جوامع یهودی اروپا بود و شمار یهودیان آن کشور بر 3 میلیون نفر بالغ می شد. از هنگام آغاز رسمی جنگ جهانی دوم و اشغال لهستان، حکومت آلمان نازی هر گونه محدودیت را در مورد بازداشت یهودیان، فرستادن آنها به بازداشتگاههای نظامی و کشتن و نابود کردن آنها کنار گذاشت و دست خود را برای از بین بردن انسانهایی که پایه گذار یکتاپرستی در جهان و پیشگام ملت های دنیا در بسیاری از امور علمی، پزشکی، فرهنگی و انسانی بودند کاملاً آزاد دید.

در همان نخستین هفته های اشغال لهستان، رئیس اداره مرکزی امنیت «رایش سوم» (راینهارد هایدریش Reinhard Heydrich) بخشنامه ای برای مسوولان امنیتی در لهستان اشغال شده فرستاد که در آن دستورات مشروحه برای بازداشت یهودیان و انتقال آنها به اماکن ویژه گنجانیده شده بود.

به موجب این دستور، اشغالگران آلمانی و مأموران دست نشانده آنها در لهستان وظیفه داشتند همه یهودیانی را که در شهرک ها و روستاهای لهستان زندگی می کردند، به محله های یهودی نشین شهرهای بزرگ (موسوم به «گتوها Ghetto») منتقل کنند و یک سازمان داخلی یهودی نیز برپا سازند که وظیفه آن اجرای دستورات ارتش اشغالگر نازی باشد.

با صدور این دستور، هزاران نفر پزشک، دانشمند، مهندس، آموزگار و افراد عادی یهودی همراه با زن و کودک خود، در شهرها و شهرک ها و روستاها با خشونت و بیرحمی بازداشت شدند و به طور موقت به زندان ها انتقال یافتند. در جریان این بازداشت های دسته جمعی، سربازان آلمانی و مزدوران لهستانی آنها، هر یهودی را که از دستور آنان سرپیچی می کرد به گلوله می بستند. در این مرحله، قصد سران آلمان هنوز نابودی یهودیان نبود، بلکه هدف آن بود که یهودیان تحت نظر قرار داشته باشند تا نتوانند در انجام برنامه های توسعه طلبانه «رایش سوم» اخلاص کنند.

سربازان آلمانی از روز اولی که وارد شهرها و روستاهای یهودی نشین لهستان شدند، یهودیان را بازداشت میکردند، به تحقیر و آزار آنان می پرداختند، آنها را به شلاق می بستند، ریش سالخوردگان را به صورت تمسخرآمیز قیچی می کردند، لباس مذهبی آنان را پاره می کردند و موجب رعب و وحشت همگانی می شدند. افراد واحدهای «اس.اس.اس.S.» که همراه با سربازان آلمانی به نواحی یهودی نشین لهستان می رسیدند، بلافاصله به آتش زدن کنیساها و مراکز یهودی می پرداختند و گاهی خانه های یهودیان را بر سر آنها خراب می کردند و آنان را که از خانه گریخته و به خیابان پناه می بردند دستگیر می کردند و به اردوهای کار اجباری می بردند تا به بازسازی نقاط ویران شده جنگی بپردازند. آلمان هیتلری ادعا می کرد که یهودیان مسبب آغاز جنگ جهانی دوم بوده اند و از این رو جریمه های سنگین بر آنان بست و به هر نقطه ای پا می گذاشت اموال یهودیان را مصادره می کرد، آنها را از کسب و شغل محروم می ساخت و یهودیان را مجبور می کرد بازوبندی داشته باشند تا همانند قرون وسطی، از دور بتوان آنها را تشخیص داد. پس از مدتی، این بازوبند که ستاره شش پر داود (۶۶۶ ماگن داوید) بر آن نقش بسته بود باطل گردید



مأموران اس اس هر کجا یهودی می دیدند، به ویژه یهودیان مذهبی را، تحقیر میکردند و شدیداً آزاد می دادند

و به جای آن «وصله جهودی» رایج شد که به صورت ستاره شش پر زرد رنگی بود که یهودیان ناچار بودند آن را روی سینه خود نصب کنند.



فصل هشتم

سرنوشت یهودیان

اروپا و آفریقای شمالی

ارتش آلمان نازی، با پیشروی پرشتاب و موفقیت های خیره کننده جنگی توانست بخش اعظم اروپا را طی مدت نسبتاً کوتاهی به اشغال خود درآورد. از اول سپتامبر 1939 تا ماه ژوئن 1941، که ارتش آلمان به اتحاد شوروی حمله برد، نازیها توانستند چندین کشور اروپایی را تصرف کنند. آنها که پیش از جنگ، کشور اتریش و بخشی از چکوسلواکی را به خاک خود ضمیمه کردند، در ماههای پس از اشغال لهستان، به تدریج کشورهای نروژ، دانمارک، بلژیک، فرانسه، هلند، یوگوسلاوی و یونان را هم به اشغال خود درآوردند و به موازات آن بر سرنوشت اکثر یهودیان اروپا مسلط شدند. کشورهای اسلواکی، مجارستان، رومانی و بلغارستان که ناظر پیشروی سریع و پیروزمندانه ارتش آلمان نازی بودند، داوطلبانه تقبل کردند فرمانبردار هیتلر باشند، و تحت نفوذ دولت آلمان درآیند.



نازیها به هر شهر و دهکده ای که می رسیدند، یهودیان را گرد آورده و به بازداشتگاههای میفرستادن

در سراسر این سرزمین ها، آلمان نازی خود را حاکم مطلق بر سرنوشت یهودیان می دانست. آلمان همه این سرزمین ها را «فضای حیاتی Lebensraum» خود اعلام کرده بود که یهودیان را در آنها جایی نبود.

در حالیکه کشورهای غرب اروپا، که به اشغال نازی ها درآمده بودند، هنوز از خود مختاری بسیار محدودی برخوردار بودند و گرایش های یهودستیزانه در آنها چندان قوی نبود، کشورهای اروپای شرقی آزادی خود را به کلی از دست داده بودند و باورهای یهودستیزی در آنها بسیار ریشه دار و قوی بود.

با اینهمه، در همه کشورها، قوانین ضد یهودی آلمان هیتلری به مرحله اجرا گذاشته شد و یهودیان، در هر کشوری که به تصرف ارتش نازی درآمد، همه آزادی های خود را از دست دادند، از مال و منال خود محروم شدند، اجازه کار و کسب از آنان سلب گردید و همه حقوق مدنی را از دست داده بودند و مرگ و نابودی بر سر آنان سایه افکنده بود. سرنوشت دردناک یهودیان اروپا، گریبانگیر یهودیان کشورهای آفریقای شمالی نیز گردید. پس از آنکه نیمی از خاک فرانسه به تصرف ارتش آلمان درآمد و در نیمه ظاهر آزاد آن حکومت دست نشانده «ویشی» برپا گردید، و با توجه به آنکه سرزمین های تونس و مراکش و الجزایر هنوز تحت تسلط فرانسه قرار داشت، یهودیان کشورهای شمال آفریقا که شمار آنان به 4.5 میلیون نفر می رسید با وضع بسیار دشوار و خطرناکی روبرو شدند.



گروهی از یهودیان تونس را به بهانه آنکه به اردوگاه کار می فرستند، روانه بازداشتگاهها می کنند

حکومت «ویشی» همه قوانین ضد یهودی را که از جانب آلمان هیتلری تحمیل شده بود، در سرزمین های آفریقای شمالی نیز برقرار ساخت. این مقررات یهودستیزانه در مراکش ضعیف تر بود- ولی در الجزایر با شدت تمام اجرا شد. یهودیان آن سرزمین از همه حقوق مدنی محروم شدند و ناچار گردیدند وصله یهودی بر سینه بیاویزند. در سرزمین لیبی نیز که در تسلط ایتالیا قرار داشت، از سال 1938 قوانین نژاد پرستانه بر علیه یهودیان به اجرا گذاشته شد و هزاران یهودی را به بازداشتگاههای ویژه روانه ساختند که صدها نفر آنها بر اثر گرسنگی و بیماری جان باختند.

به دستور دولت «ویشی»، حدود 13 هزار نفر از یهودیان مقیم آفریقای شمالی که دارای تابعیت خارجی بودند، به بازداشتگاههای مرگ در اروپا انتقال یافتند.

پس از آنکه ارتش متفقین در سال 1942 ، شمال آفریقا را از تسلط نازی ها آزاد کرد، یهودیان آن سرزمین ها نیز از سرنوشت شوم نجات یافتند و توانستند نفسی به راحتی بکشند.

رهبر روحانی مسلمانان عرب که مقام مفتی اورشلیم را نیز داشت و «حاج امین الحسینی» نامیده می شد، از همان نخستین ماههای به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان، نسبت به او ابراز وفاداری کرد و به پشتیبانی از وی پرداخت. او در سال 1939 از سرزمین فلسطین به عراق گریخت و در آنجا در به راه انداختن شورش رشید عالی الکیلانی به هدف حمایت از هیتلر در سال 1941 نقش اساسی ایفا کرد. ولی این شورش شکست خورد و «حاج امین الحسینی» به آلمان تبعید گردید و از آنجا به تبلیغات زهرآگین به زبان عربی علیه ارتش متفقین ادامه داد. او با هیتلر نیز دیدار کرد و در تبلیغات خود کوشید اعراب و مسلمانان را علیه یهودیان بشوراند و در خاورمیانه عربی نیز یهودی کشی به راه اندازد.

«حاج امین حسینی» به فرمان هیتلر و زیر نظر «هیملر» یک گارد اس.اس. اسلامی در بالکان برپا کرد که قصد داشت با آنان در فلسطین علیه یهودیان وارد عمل شود.



بخش نهم

«گتوها» (Ghetto محله یهودیان)

ماه‌های اول اشغال لهستان توسط ارتش آلمان هیتلری، مأموران اس.اس. به آزار یهودیان، مصادره اموال آنان، محروم ساختن یهودیان از حقوق شهروندی و انواع تبعیض‌ها، ضرب و شتم آنان، تحقیر و توهین بسنده می‌کردند. ولی در طول زمان این یهودآزاری به صورت منظم شکل گرفت و با گذشت یک سال از اشغال لهستان، بازداشت یهودیان و متمرکز کردن آنان در یک محل خاص آغاز گردید. مأموران اس.اس. یهودیان را معمولاً به محله‌های بسیار فقیرنشین شهرها و شهرک‌ها، که فاقد هر گونه وسائل رفاهی بودند منتقل می‌کردند و به غارت اموال آنها می‌پرداختند.



مأموران آلمان به هر نقطه می‌رسیدند یهودیان را از خانه‌های بیرون می‌کردند و در گتوها و یا بازداشتگاهها متمرکز می‌ساختند تا در اولین فرصت آنان را به اردوگاههای مرگ منتقل کنند

در بهار سال 1940 (چند ماه پس از آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال لهستان)، آلمانی ها برای نخستین بار در شهر لودج Lodz یک «گتو» (محله یهودی نشین) نسبتاً بزرگ برپا ساختند که کاملاً در محاصره بود و هیچ ارتباطی با جهان خارج نداشت. در پائیز همان سال گتوی بزرگتری در ورشو پایتخت لهستان برپا گردید. آلمانی ها دور محله یهودی نشین دیوار بلندی برپا ساختند و آن را از بخش های دیگر شهر جدا کردند و به یهودیان اجازه خروج و ورود داده نمی شد. با آنکه گتوی ورشو مساحت کمی داشت و از چند نیمه خیابان تشکیل شده بود، آلمانی ها حدود نیم میلیون نفر از یهودیان پایتخت لهستان و دیگر شهرها را در آنجا متمرکز کردند. زندگی در چنین محیط کوچک و پرجمعیت و فاقد امکانات بهداشتی و رفاهی، تحمل ناپذیر بود. نبود آذوقه و خوراکی مزید بر علت شد و پس از مدت کوتاهی بسیاری از افراد بیمار شدند و برخی دیگر از گرسنگی در خیابان ها جان می دادند و مأموران ویژه هر روز با گاری دستی دهها جسد را روی هم انباشته، برای دفن به گورستان می بردند.



یهودیان سالخورده و ناتوان، گرسنه و بی پناه در کنار خیابان می نشستند و در انتظار سرنوشت بودند

همانگونه که پیشتر گفتیم، آلمانی ها از همان نخستین ماههای آغاز جنگ، یهودیان در کشورهای اشغال شده را ناچار ساختند بازوبند جهودی به آستین خود نصب کنند تا به آسانی شناخته شوند. و پس از مدتی به جای آن «وصله یهودی» را رایج کردند که در واقع تقلیدی از دستور پاپهای مسیحی و همچنین فرمان خلفای اسلامی در قرون وسطی بود که به این وسیله می خواستند یهودی را از مسیحی و مسلمان مشخص سازند.

در اواخر سال 1939 از یهودیان لهستان خواسته شد وصله یهودی را در پشت لباس خود نیز نصب کنند. در سپتامبر سال 1941 این دستور یهودیان همه سرزمین های اشغال شده را شامل گردید و حتی کشورهایی نیز که توسط نازی ها اشغال نشده، ولی فرمانبرداری از آنها را تعهد کرده بودند، آن را به اجرا گذاشتند.

برقراری وصله جهودی و متمرکز ساختن یهودیان در «گتوها» و مکان های محصور، مقدمه ای برای اجرای توطئه بعدی، یعنی فرستادن یهودیان به بازداشتگاههای مرگ، به هدف کشتن آنان بود.

به دستور اشغالگران آلمانی، در هر «گتو» یک واحد محلی مرکب از یهودیان برپا گردید که مأموریت آن برقراری نظم و نظارت بر اجرای دستورات مأموران آلمانی بود. افراد این واحدها می کوشیدند به برادران و خواهران نگون بخت خود کمک برسانند. ولی مرگ و میر، گرسنگی، بیماری و مصیبت آنقدر گسترده بود که از دست این افراد کاری برنمی آمد.



کودکان مظلوم در کنار خیابانها جان می دادند و مردم گتو خود آنقدر بیچاره بودند که نمیتوانستند کمکی کنند

تعداد افرادی که در خیابان ها جان می دادند و فریاد رسی نبود، آنقدر افزایش یافت که مأموران امکان گردآوری و انتقال همه اجساد را نداشتند. دیدن پیکر بی جان افراد گرسنه و بیمار در خیابان ها، به یک امر عادی مبدل شده بود. با اینهمه، تلاشگران یهودی، در شرایط مرگبار «گتو» نیز کوشیدند امکاناتی برای زندگی عادی افراد بوجود آورند. علیرغم همه محدودیت ها و فشارها و خطرات، مدارس یهودی، کودکانها، درمانگاهها، نوانخانه ها و سایر تشکیلات اجتماعی، در سخت ترین شرایط به کار خود ادامه می دادند و حتی مخفیانه روزنامه و شب نامه منتشر می کردند. هدف آلمان هیتلری از متمرکز ساختن یهودیان در «گتوها»، نه تنها تحقیر و آزار آنان و غارت اموال و اثاثیه شان بود، بلکه آنها می خواستند یهودیان از ادامه کار و معیشت محروم شوند و رابطه آنان با دنیای خارج به کلی متوقف گردد، تا بتوان آنها را آسان تر و در زمان کوتاه تری از میان برد.

آلمانها همچنین نمی خواستند که یهودیان به دیگر مردمان سرزمین های اشغال شده بپیوندند و علیه ارتش آلمان هیتلری و مأموران اس.اس. به نبرد پارتیزانی بپردازند.

پس از آنکه ارتش آلمان به اتحاد شوروی نیز حمله برد و بخشهای عظیمی از خاک روسیه را به تصرف درآورد، در هر شهر و آبادی آن سرزمین نیز که مراکز یهودی نشین وجود داشت، یهودیان به همین سرنوشت تلخ دچار شدند.



یهودیان گتو در بدترین شرائط می کوشیدند با امکانات بسیار محدود به همیاری یکدیگر بشتابند



بخش دهم

حمله به اتحاد جماهیر شوروی

(سال 1941)

حمله نظامی آلمان هیتلری به خاک اتحاد شوروی (که «عملیات بارباروسا» Operation Barbarossa نام گرفت) نگون بختی یهودیان اروپا را دوچندان ساخت. زیرا در حالی که حدود سه و نیم میلیون نفر یهودی در لهستان می زیستند، شمار یهودیان در سراسر اتحاد شوروی از این رقم نیز بسیار بالاتر بود. صدها هزار نفر از یهودیانی که در نواحی غربی

شوروی می زیستند به نقاط داخلی آن سرزمین گسترده، مخصوصا در جمهوری های آسیای میانه (به ویژه ازبکستان) نقل مکان کردند.

«عملیات بارباروسا»، برای یهودیان آخرین بخش از توطئه هیتلر برای آنچه که «حل نهایی مسأله یهود» می نامید محسوب می شد.

در 22 ژوئیه 1941 ، ارتش آلمان با لشکریان بسیار و قدرت کوبنده، با نقض آشکار پیمان متقابل امنیتی بین دو کشور، به شوروی حمله برد تا آن سرزمین را به اشغال خود درآورد. این حمله با قدرت و با مهارت زیاد طرح ریزی شده بود و ارتش آلمان تلاش داشت پیش از فرا رسیدن فصل سرمای زمستان (که ارتش ناپلئون بناپارت را از پای درآورد) سرنوشت جنگ را رقم بزنند و شوروی را وادار به تسلیم کنند.

آلمانی ها برای آنکه راه را برای اشغال هرچه سریعتر خاک شوروی آماده سازند، از مدتها پیش از آن در میان ناسیونالیست های افراطی روسیه و نژادپرستان و یهودستیزان در آن سرزمین رخنه کرده و به تبلیغات گسترده ضد یهودی دست زده بودند. در سرزمین هانی چون بلاروس، اوکراین، لتونی و لیتوانی احساسات عمیق ضد کمونیستی وجود داشت که آلمانها کوشیدند آنها را گرایش های یهودستیزانه مردمان آن سرزمین ها (که ریشه تاریخی داشت) درهم آمیزند. ارتش آلمان از همان روزهای نخستینی که بر شهرها و شهرکهای شوروی مسلط گردید یهودکشی را آغاز کرد و این جنایات به صورت منظم و با شیوه های شیطانی و با به کار بردن امکانات گسترده، تا آخرین روزهای جنگ (9 مه 1945) ادامه یافت. در طول این مدت، علاوه بر چند میلیون نفری که به بازداشتگاههای مرگ فرستاده شدند، کشتار یهودیان در همه شهرها و مناطق یهودی نشین شوروی و دیگر کشورهای اروپای شرقی که به اشغال ارتش روسیه درآمده



اوباش تحریک شده، به زن ناتوان یهودی حمله برده اند
بود دنبال شد.

هیتلر نسبت به کمونیسم تنفیری عمیق داشت و اشغال خاک شوروی را به هدف اجرای نقشه ای که «فضای حیاتی Lebensraum» برای توسعه طلبان آلمانی نامیده می شد بسیار مهم می دانست و همچنین به این تصور باطل رسیده بود که کمونیسم را یهودیان بوجود آورده اند و از این راه قصد تسلط بر دنیا را دارند و بنابراین همه کمونیست ها، روشنفکران و یهودیان شوروی را باید نابود کرد.

«عملیات بارباروسا» (به معنی عملیات «ریش حنایی» که لقب یکی از پادشاهان آلمان در قرن دوازدهم بود) همانگونه که نقطه عطف جنگ جهانی دوم محسوب می شود، برای یهودیان اروپا نیز بسیار سرنوشت ساز بود. ارتش آلمان در عین حال که به جنگ ادامه می داد، واحدهای ویژه ای را نیز به پشت جبهه فرستاده بود که دستور داشتند همه یهودیانی را که در شهرها و نواحی اشغال شده زیست می کنند بیابند و آنها را در کوتاه ترین مدت نابود کنند تا نتوانند به ارتش شوروی یاری برسانند. در این عطش سیراب ناپذیر آدمکشی آلمانها، میلیونها نفر از اهالی غیریهودی شوروی نیز به قتل رسیدند. در کنار واحدهای منظم ارتش آلمان که به نبرد و اشغال ادامه میدادند، تیپ های ویژه ای نیز با علائم «A»، «B»، «C» و «D»، شامل افراد اس.اس.، پلیس و واحدهای کمکی از میان افراد محلی که ضد یهود و ضد کمونیست بودند برپا شد. افراد این واحدها دستور داشتند نواحی اشغال شده را از وجود افراد مخالف آلمان پاکسازی کنند. ولی فرمانده یکی از این تیپ های به نام «اوتو اولندورف» (Otto Ollendorf) که خود مسوول قتل 90 هزار نفر از یهودیان شوروی بود) افشا کرد که «راینهارد هایدریش» (Reinhard Heydrich) به طور شفاهی دستور داده بود هر یهودی که شناسایی می شود باید در جا به قتل برسد.

در هر شهر و شهرک، افراد ویژه اس.اس. با کمک همدستان محلی، یهودیان را گرد می آوردند، آنان را به خارج از شهر می بردند، دستور می دادند چاله های بزرگ حفر کنند و سپس از پشت سر آنان را هدف رگبار گلوله قرار داده و اجسادشان را به داخل چاله ها می انداختند.



یهودستیزان محلی در اوکراین و اماکن دیگر، این دستور آلمانها را با ولع و التهاب زیاد اجرا کردند تا هر چه زودتر به آرزوی نابودی یهودیان برسند.

به زنان یهودی لحظاتی پیش از تیرباران دستور داده اند لخت شوند. ولی آنها هنوز نمی دانند چه سرنوشتی در انتظار دارند

صدها هزار نفر یهودی ساکن شوروی، به این شیوه به قتل رسیدند و اجساد آنها در گودال و خندق دفن گردید. یکی از فاجعه بارترین قتل گاههای شیطان نازی در نقطه ای به نام «بابی یار» (Babi Yar) در حومه شهر کیف پایتخت اوکراین بود. فرمانده تیپ آلمانی دستور داد همه یهودیان شهر کیف را به عنوان انتقام جوئی نسبت به عملیات چریکی پارتیزان های محلی علیه ارتش آلمان، در یک محل گرد آورند و آنها را به رگبار گلوله ببندند. بسیاری از یهودیان شهر که امکان فرار پیدا نکرده بودند، به گورستان یهودی که در حومه شهر قرار داشت برده شدند و در ظرف دو روز در سپتامبر 1941 سربازان آلمانی و همدستان محلی آنان 33771 نفر یهودی را به رگبار گلوله بستند و اجساد آنان را به داخل خندق «بابی یار» انداختند. هزاران نفر از نگون بختان کولی و همچنین اسیران جنگی روسی نیز به همین مکان آورده شدند و به قتل رسیدند.

در شهر ویلنا پایتخت لتونی نیز فاجعه مشابهی توسط جنایتکاران آلمانی و محلی به وقوع پیوست: دهها هزار نفر از یهودیان شهر و اطراف آن را بازداشت کردند، آنها را به زور اسلحه به جنگلی منتقل ساختند که در فاصله ده کیلومتری از

شهر قرار داشت. یهودیان را دسته دسته به لبه پرتگاه یا خندق بردند و آنان را به رگبار گلوله بستند تا اجسادشان به داخل خندق بیفتد. شمار بسیار معدودی از نگون بختان یهودی از این مرگ دهشتناک جان بدر بردند و شماری نیز موفق به فرار شدند، ولی افراد محلی آنان را محاصره کردند و با ضربات سهمگین آنها را به وضع فجیعی به قتل رساندند.



اوباش محلی برای آنکه هر چه زودتر بر اموال یهودیان مسلط شوند آنها را بیرحمانه به قتل میرسانند

شوربختانه باید گفت که یهودستیزان محلی، در همه کشورهای اروپای شرقی که به اشغال ارتش آلمان نازی درآمد، و حتی حکومت های کشورهای دیگری که گرچه اشغال نشدند ولی فرمانبردار آلمان هیتلری گردیدند، اکثرا خود نیز در کشتار یهودیان و غارت اموال آنان نقش فعالی ایفا کردند. با توجه به این واقعیت تلخ، شگفت آور نیست که هیتلر دستور داد اکثر بازداشتگاههای مرگ و کوره های آدم سوزی را در خاک لهستان و در دیگر کشورهای اروپای شرقی برپا سازند و یهودیان اروپای غربی را نیز با قطار راه آهن به آن جا بفرستند.



بخش یازدهم

«راه حل نهائی»

کنفرانس «وانزه» Wannsee

هر اندازه جنگ جهانی دوم پیش می رفت و سرزمین های بیشتری به اشغال ارتش آلمان نازی درمی آمد، شیوه های حکومت نازی برای کشتار یهودیان منسجم تر و تکمیل تر می شد. در تابستان سال 1941، در حالی که زمان کوتاهی از اشغال بخش عمده ای از اتحاد شوروی می گذشت، مارشال «هرمن گورینگ» (Hermann Goering) به «راینهارد هایدریش» (Reinhard Heydrich) دستور داد مقدمات لازم را برای «حل نهایی مسأله یهودیان» در سرزمین های تحت اشغال و یا تحت نفوذ آلمان آماده سازد.

به دنبال این دستور، جلسه سرنوشت سازی به دعوت «راینهارد هایدریش» و با شرکت 16 تن از بلندپایگان ادارات مرکزی و مهم حکومت آلمان هیتلری در نقطه ای در حومه برلین (موسوم به «وانزه») برپا گردید و طرح شیطانی کشتن و نابود کردن همه یهودیان با دقت و به صورت مشروح مورد بحث قرار گرفت و جزئیات هماهنگی بین ادارات و وزارتخانه های مختلف برای اجرای این برنامه تعیین و تصویب شد.

در این جلسه، به دستور «هایدریش»، «آدولف آیشمن» فهرستی را که تهیه کرده بود ارائه داد که به موجب آن شمار یهودیانی که باید برنامه «راه حل نهایی» شامل آنان گردد بر یازده میلیون نفر بالغ می شود. (این آمار افرادی را نیز شامل می گردید که یکی از والدین و یا جد آنان یهودی بوده، گرچه خود آنان مذهب دیگری داشتند). در صورت جلسه این نشست قید شده که «بر حسب اراده رهبر، و به دنبال بروز جنگ جهانی دوم، برنامه مهاجرت اجباری یهودیان به نواحی خاوری متوقف می شود، و بلندپایگان دولتی به این نشست

Land	Zahl
A. Österreich	191.800
Dänemark	43.700
Ostgebiete	420.000
Generalgouvernement	2.284.000
Polystat	400.000
Protectorat Böhmen und Mähren	74.200
Estland - Judenfrei -	
Lettland	3.500
Litauen	34.000
Belgien	43.000
Dänemark	4.500
Frankreich / Besetztes Gebiet	169.000
Unbesetztes Gebiet	700.000
Griechenland	59.600
Niederlande	150.000
Norwegen	1.700
B. Bulgarien	40.000
England	350.000
Finnland	2.500
Irland	4.000
Italien einschl. Sardinien	50.000
Albanien	200
Kroatien	40.000
Portugal	3.000
Rumänien einschl. Bessarabien	342.000
Schweden	8.000
Schweiz	15.000
Srielen	10.000
Slowakei	100.000
Spanien	6.000
Türkei (europ. Teil)	25.000
Ungarn	742.000
UdSSR	5.000.000
Ukraine	2.994.604
Weißrussland einschl. Polystat	446.484
Zusammen: Über	11.000.000

سند سرشماری یهودیان در کنفرانس وانزه که به موجب آن شمار یهودیان در سرزمینهای اشغالی یازده میلیون نفر برآورد شده است. این رقم یهودیان سرزمینهای را که آلمان قصد اشغال آنها را نداشت شامل نمی گردد

فرمانده اردوگاه مرگ «آشویتس-بیرکناو» (Auschwitz-) قرار دهند.

(Rudolf Hoess) «ردولف هوس» ، در کتاب خاطرات خود نوشت که در سال 1941 (بدون ذکر تاریخ دقیق) به برلین فرا خوانده شد و «هانریش هیملر» (Heinrich Himmler) به او اطلاع داد که رهبر دستور داده است «مسأله یهودیان» به طور نهایی حل شود و افراد اس.اس. وظیفه دارند این دستور را اجرا کنند. «هانریش هیلمر» افزوده گفت: مراکزی که در حال حاضر در شرق اروپا برای نابودی یهودیان وجود دارد، نمی تواند در دراز مدت قادر به قتل آنان در ابعاد گسترده باشد و بنابر این باید بازداشتگاه «آشویتس» را به این هدف اختصاص داد.

علیرغم اسنادی که در مورد برگزاری کنفرانس «وانزه» و تصمیم به نابودی یهودیان در دست است، هنوز نمیتوان به دقت تعیین کرد که در چه تاریخ و چه افرادی تصمیم به طرح ریزی برنامه کامل و نهانی انهدام یهودیان گرفتند و این برنامه چگونه تهیه گردید. بسیاری از پژوهشگران بر این باورند که چنین دستوری هرگز به صورت مکتوب صادر نشد، بلکه به طور شفاهی به فرماندهان و مسؤولان ابلاغ گردید. پژوهشگران معتقدند که این دستور در تابستان 1941 توسط هیتلر، و یا با آگاهی پیشین او صادر شد.

البته، همانگونه که پیشتر گفته شد، ماموران آلمان هیتلری از همان روزهای نخستین اشغال سرزمینی، به بازداشت یهودیان، آزار و تحقیر آنان، مصادره اموال و انتقال آنها به گتوها و مراکز محصور می پرداختند و به هر بهانه ای شماری از آنان را به گلوله می بستند و یا تصمیم می گرفتند به عنوان انتقام جونی و یا هر علت دیگری اهالی یهودی یک شهر یا یک روستا را قتل عام کنند.



احداث حمام گاز خفه کننده شماره 2 در اردوگاه آشویتس

ولی در تابستان 1941 بود که تصمیم گرفته شد کشتار یهودیان به صورت منظم و برنامه ریزی شده انجام گیرد و طرح دیگری برای نابودی یازده میلیون نفر یهودیانی که در کشورهای تحت اشغال و یا تحت نفوذ آلمان هیتلری زندگی می کردند انجام گرفت و به همه وزارتخانه ها و تشکیلات حکومتی آلمان دستور داده شد این برنامه را در ابعاد گسترده به اجرا گذارند.

اجرای تیربارانهای دسته جمعی یهودیان توسط جوخه های مرگ، از دیدگاه مقامات ارشد آلمان نازی کافی نبود و انتظارات آنان را برآورده نمی ساخت. سربازان مسوول تیربارن ها، خود تحت تأثیر این جنایات قرار می گرفتند و از توان جنگی آنان کاسته می شد. به علاوه، حکومت هیتلری انتظار داشت که نابودی یهودیان سریع تر صورت گیرد-- زیرا در دومین سال آغاز جنگ دریافتند که برخلاف انتظار آنان، نبرد به صورت برق آسا پیش نمی رود. اشغال خاک شوروی نیز کندتر از حد انتظار پیش می رفت.

تیربارانها و اعدامهای دسته جمعی بسیار وقت گیر بود و تلاش بسیار می طلبید و از این رو، در ماههای پایانی سال 1941 تصمیم گرفته شد کشتن یهودیان به صورت «مکانیزه» (ماشینی) درآید. از دسامبر همان سال انتقال یهودیان از گتوها به بازداشتگاههای مرگ که برای این منظور برپا شده بود آغاز گردید و قطارهای مملو از زن و کودک و پیر و جوان یهودی، محکومین به مرگ را به صورت گروههای چند هزار نفری و بیشتر به سوی این بازداشتگاهها حمل می کرد.



زنان نگون بخت را برای سرشماری به صف در آورده اند. کلبه های چوبی محل اقامتشان در انتها دیده می شود



بخش دوازدهم

اردوگاههای مرگ

نخستین اردوگاه که آلمانی ها در خاک لهستان برپا کردند تا در آنجا یهودیان را در تعداد بسیار زیاد و به شیوه سریع و ماشینی به قتل برسانند و اجساد آنها را در کوره های آدم سوزی به خاکستر مبدل سازند، در مکانی به نام «خلمنو» (CHELMNO) برپا گردید. انتقال یهودیان به «خلمنو» و کشتار همگانی آنان از 8 دسامبر 1941 آغاز شد و تا ژانویه 1945 به صورت منظم و سازماندهی شده و بدون وقفه ادامه یافت.

هزاران نفر یهودیانی را که در گتو شهر «لودج» متمرکز کرده بودند به «خلمنو» منتقل می ساختند، به آنها دستور می دادند لخت شوند، لباسهایشان را در گوشه ای انبار می کردند تا سر فرصت اشیاء گرانبها را برای خود بردارند و سپس آنها را سوار کامیونهای ویژه ای می کردند که لوله گاز کاربوراتور کامیون به داخل انبار کامیون (که یهودیان را در آنجا چپانده بودند) منتهی می شد. کامیون به سوی قبرستانی که از پیش در داخل جنگل احداث شده بود حرکت می کرد و تا هنگامی که به مقصد می رسید، همه افراد نگون بخت به علت استنشاق گاز خفه شده بودند و مأموران هیتلری اجساد آنان را در لایه لایه روی تیرهای چوبی قرار می دادند و آن را به آتش می کشیدند تا اجساد به خاکستر مبدل شود. در این اردوگاه سه کامیون خفه کننده وجود داشت که توسط آنها حدود 300 هزار نفر یهودی و 50 هزار نفر کولی در طول سالهایی که «خلمنو» برپا بود با این شیوه شیطانی کشته و سوزانده شدند. تنها سه نفر یهودی توانستند از این اردوگاه بگریزند و ماجرای این جنایات دهشتناک را به حافظه تاریخ بسپارند. آلمانی ها پیش از سوزاندن اجساد، حتی روکش های طلا را هم از دندان های مقتولین بیرون می آوردند.



یهودیان را گروه گروه از گتوها و بازداشتگاهها با قطار به اردوگاههای مرگ انتقال می دادند

پس از آنکه طرح منظم نابودی یهودیان در کنفرانس «وانزه» به تصویب رسید و به مرحله اجرا گذاشته شد، به دستور دولت آلمان سه اردوگاه دیگر نیز برای کشتن و سوزاندن یهودیان برپا گردید. هر سه اردو در مجاورت راه آهن برپا شد تا سریع تر بتوان یهودیان را از سراسر لهستان و حتی کشورهای دیگر به آنجا فرستاد. اردوگاه «لوج» (LODZ) در ماه مارس 1942 برپا شد و از بهار 1943 برای آنکه آثار قتل عام را پنهان کنند، شروع به سوزاندن اجساد قربانیان (به جای دفن آنها) کردند. دومین اردوگاه مرگ «سوی بور» (SOBIBOR) نام داشت که از ماه مه تا ماه ژوئیه 1942 و سپس از اکتبر 1942 تا اکتبر 1943 یهودیان را در آنجا می کشتند. اردوگاه سوم «تربلینکا» (TREBLINKA) نامیده می شد که یهودی کشی در آن از ژوئیه 1942 آغاز شد و تا اوت 1943 ادامه یافت.

آلمانی ها تصمیم داشتند هر چه زودتر کار قتل عام همه یهودیان اروپا را به انجام برسانند. در هر یک از این اردوگاهها شمار مأموران آلمانی حدود 30 نفر بود و نیروهای کمکی آنان را یهودستیزان اوکراینی تشکیل می دادند که در آرزوی نابودی یهودیان با هیتلر همنا بودند.

در هر سه اردوگاه، در همان ساعات نخستین ورود قطار و آوردن قربانیان، زنان و کودکان و مردان را مستقیما به قتلگاه می فرستادند. در این سه اردوگاه در طول جنگ جهانی دوم جمعاً 1.7 میلیون نفر یهودی قربانی شدند که بخش بزرگ آنها از اهالی لهستان بودند.



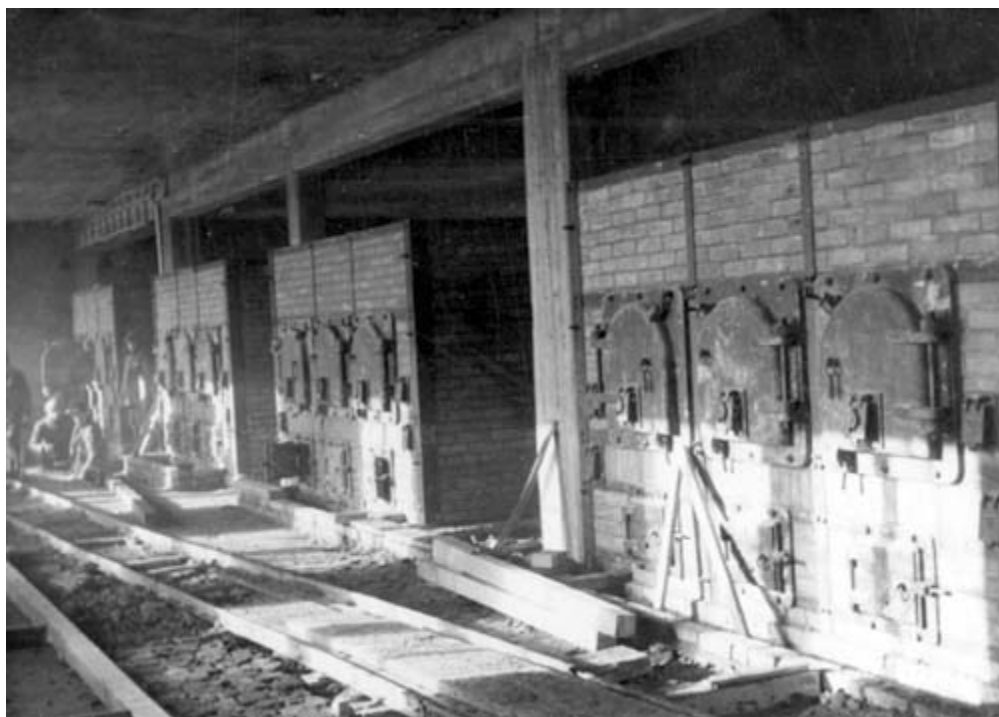
نازیها در کشتن یهودیان آنقدر شتاب داشتند که پیش از برپایی حمامهای گاز خفه کننده، آنها را در صندوق کامیونهای ویژه که لوله آگزوز کامیون به آن وارد میشد متمرکز میساختند و خفه میکردند

مأموران آلمانی فرستادن یهودیان از گتوها و مراکز محصور به اردوگاههای مرگ را بسیار دقیق برنامه ریزی کرده و با اشتیاق زیاد انجام می دادند. این مأموریت کاری پیچیده بود که همکاری و هماهنگی لوجستیک بین واحدهای نظامی و سازمان های غیرنظامی را الزامی می ساخت. سازمان کل راه آهن آلمان بخش عمده ای از قطارهای خود را به انتقال یهودیان از نقاط مختلف اروپا به اردوگاههای مرگ اختصاص داده بود.

آلمان ها همچنین تلاش می کردند مقصد نهائی قطارها را پنهان کنند و یهودیان را در مورد مقصود واقعی خود فریب می دادند. آلمان هیتلری از یک سو مایل نبود ملت های جهان به توطئه شیطانی نابودی یهودیان پی ببرند- و همزمان نمی خواست یهودیان بدانند که به قتلگاه فرستاده می شوند، تا مقاومتی نکنند.

بی تردید، «آشویتس» (AUSCHWITZ) بزرگترین و مجهزترین اردوگاه مرگ بود که آلمان ها در طول جنگ جهانی دوم برای نابودی هرچه سریعتر یهودیان برپا کردند. «آشویتس» نیز همانند اکثر اردوهای دیگر مرگ و یهودی کشی، در خاک لهستان برپا شد، زیرا آلمان ها از همکاری گسترده یهودستیزان لهستانی برخوردار بودند و اطمینان داشتند که حتی اگر یهودیانی بخواهند از اردوگاه بگریزند تا شاید خود را از مرگ نجات دهند، افراد محلی لهستانی آنها را دستگیر کرده و به ارتش آلمان تحویل خواهند داد.

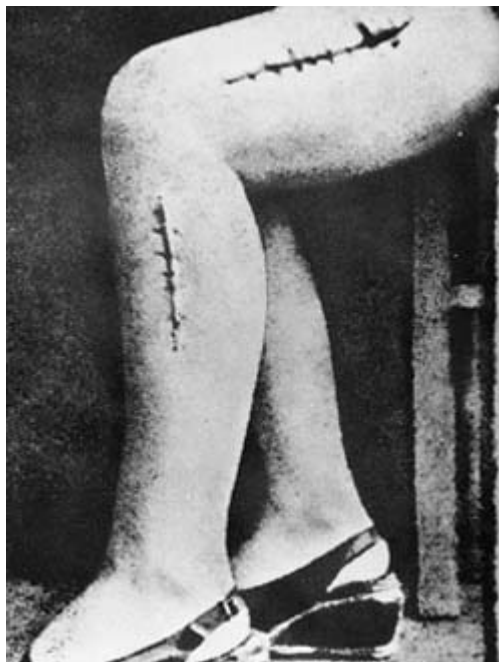
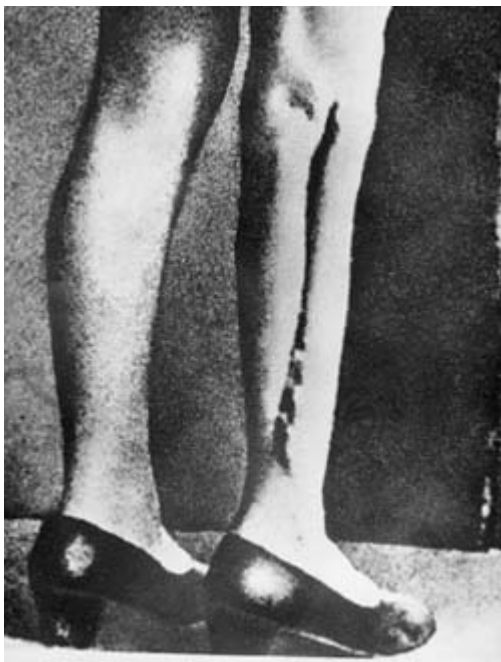
آلمانی ها در این اردوگاه همه وسائل لازم را برای خفه کردن یهودیان و سوزاندن اجساد آنها برپا ساختند. برای خفه کردن این نگون بختان، آلمانیها از گاز سیکلون- ب (Zyklon B) استفاده می کردند که آن را پیشتر به روی اسیران روسی آزمایش کرده و از نتیجه آن بسیار راضی بودند. در «آشویتس» چندین حمام گاز خفه کننده احداث کرده بودند که قربانیان را به بهانه آنکه باید حمام کنند، لخت وارد آنجا کرده و سپس گاز سیکلون را از دوش ها وارد فضای بسته آنجا می کردند و یهودیان با عذاب بسیار جان می دادند. اجساد مقتولین به کوره های آدم سوزی منتقل می گردید تا به خاکستر مبدل شود.



اجساد قربانیان حمامهای گاز و دیگر مقتولین را در این کوره ها میسوزانند و خاکستر می کردند

بازده اردوگاه مرگ «آشوویتس» آنقدر برای آلمانی ها رضایت بخش بود که پس از مدت کوتاهی یک کارخانه دیگر آدم کشی در کنار آن به نام «بیرکناو» (BIRKENAU) برپا ساختند و از ماه مارس 1942 قتل عام یهودیان در این اردوگاه نیز آغاز گردید. در «بیرکناو» جمعا چهار حمام گاز خفه کننده احداث شده بود که آنجا را عملا به یک کارخانه بزرگ انسان کشی مبدل ساخت. یهودیان را از سراسر اروپا با قطار به آنجا حمل می کردند و اکثر آنها بلافاصله به حمام های گاز سیکلون ب فرستاده می شدند. ولی عده معدودی نیز موقتا از مرگ نجات می یافتند، زیرا چون قدرت بدنی کافی داشتند و سالم به نظر می رسیدند، برای انجام خدمات مختلف در داخل اردوگاه به کار گرفته می شدند و یا به کارخانه های مهمات سازی که در اطراف اردوگاهها برپا شده بود اعزام می گردیدند و به کار اجباری می پرداختند. برخی از این نگون بختان نیز برای اجرای آزمایش های پزشکی گزیده می شدند. برخی پزشکان ددمنش آلمانی، آزمایش های بسیار خطرناک خود را روی این گونه قربانیان انجام می دادند. هنگام اجرای عمل جراحی آزمایشی، معمولا از بیهوش کردن قربانی خودداری می ورزیدند تا آزمایش آنان در شرایط «واقعی تری» انجام گیرد. یکی از این پزشکان جنایتکار فردی به نام دکتر «یوزف منگله» (Josef Mengele) بود که پس از جنگ جهانی و تسلیم شدن آلمان، به آمریکای جنوبی گریخت و شایع است که چند سال پیش مرد و از چنگال عدالت گریخت. در بهار و تابستان سال 1944، در همان ایامی که نخستین آثار شکست آلمان نازی در جبهه ها به وضوح احساس می شد، یهودی کشی در دو اردوگاه مرگ «آشوویتس» و «بیرکناو» شدت گرفت، زیرا یهودیان مجارستان و یهودیان گتوی «لودج» به این کارخانه آدم کشی فرستاده شدند و همدستان هیتلر عجله داشتند هر چه زودتر آنها را نابود کنند. در طول سال های جنگ، حدود یک میلیون و صد هزار نفر یهودی در «آشوویتس» و «بیرکناو» به قتل رسیدند و همراه

با آنان حدود 70 هزار نفر پارتیران لهستانی، 250 هزار نفر کولی و حدود 150 هزار نفر از اسیران جنگی شوروی و شماری از شهروندان کشورهای دیگر نیز در آنجا بیرحمانه کشتار شدند.



نمونه دیگری از آزمایشهای ضد بشری نازیها که قربانیان را بدون بیهوشی



فصل سیزدهم

قیام یهودیان گتو «ورشو»

وسائل تبلیغاتی حکومت آلمان هیتلری به انواع ترفندهای ناجوانمردانه و دروغ های شرم آور متوسل شدند تا واقعیت کشتار یهودیان را کتمان کنند و دنیا را از وقوع این بزرگترین فاجعه همه ادوار و قرون ناآگاه نگاه دارند. آلمانها در این کتمان کاری یک هدف دیگر نیز دنبال می کردند و آن اینکه با خیزش و مقاومت یهودیان روبرو نشوند و بتوانند انتقال آنها به اردوگاههای مرگ را راحت تر و بدون رویارونی با مخالفت ها و درگیریها انجام دهند. هنگامی که دستور بازداشت همگانی یهودیان لهستان صادر شد و انتقال آنها به اردوگاههای مرگ آغاز گردید، چنین ادعا کردند که می خواهند شماری از افراد «بیکار و عاطل» را به کارخانه های روسیه و لهستان بفرستند.

به یهودیان کشورهای غرب اروپا نیز گفته می شد که آنان را به کشورهای شرق اروپا می فرستند که زندگی آزادتری داشته باشند.

واکنش یهودیان نسبت به فاجعه ای که در انتظار آنها بود و از ماهیت آن اطلاع دقیقی نداشتند از چند عامل سرچشمه می گرفت.

نازی ها از سال 1933 که قدرت را بدست گرفتند، تا سال 1939 که جنگ جهانی دوم را آغاز کردند، و همچنین در تمام سال هایی که جنگ ادامه داشت، یهودیان را به طور منظم مورد تعقیب و آزار قرار داده امکانات مالی آنان را به کلی از بین برده بودند.



خانواده ها را از خانه های خود بیرون می رانند و به بازداشتگاه مرگ میفرستند

یهودیان افرادی فرسوده، ضعیف، فقیر و ناتوان بودند که قدرت مقاومت را از دست داده و تا حدودی در برابر سرنوشتی که در شرائط جنگی در برابر آنان قرار داشت سر تسلیم فرود آورده بودند. آلمان ها شخصیت انسانی یهودیان را پایمال کرده و همه سازمان های همیاری آنان را متلاشی ساخته و ارتباط یهودیان با جهان خارج را به کلی قطع کرده بودند. گرسنگی و مرگ که در گوشه و کنار گتوها و مراکز نگاهداری یهودیان در انتظار آنان بود، از قدرت مقاومت آنان و میل به ادامه زندگی می کاست. آنان از اقدامات وحشیانه و ناگهانی مأموران آلمانی و همدستان محلی آنان چنان شگفت زده و غافلگیر شده بودند که نمی توانستند به مقاومت بپردازند.

سازمان های اجتماعی و رهبران جامعه آنها نیز از بین رفته بودند و نمی توانستند به یک اقدام همگانی دست بزنند. کمتر کسی می توانست باور کند که آلمان هیتلری به نابودی طراحی شده و منظم یهودیان دست زده است. با اینهمه، کتاب تاریخ هولوکاست حاوی یک برگ پرافتخار قیام جوانان یهودی در گتو ورشو (پایتخت لهستان) است. شماری از جوانان دلاور و هوشیار، که اطلاع یافته بودند هیتلر یهودیان را از گتوها به اردوگاههای مرگ منتقل می سازد تا آنها را نابود کند، در بهار سال 1943 به یک خیزش همگانی دست زدند. رهبری این قیام دلاورانه را جوان شجاعی به نام «مردخای انی لوویچ» (Mordechai Anielewicz) به عهده داشت. جوانان یهودی با دست خالی، ولی به کمک ایمان به قوم خویش و اراده مصمانه برای مبارزه با شیاطین نازی، در برابر یک ارتش منظم و بسیار قوی، که اکثر کشورهای اروپا را به اشغال درآورده بود، به پا خاستند.

در 18 ژانویه 1943 این جوانان آگاهی یافتند که آلمان ها قصد دارند هزاران نفر از یهودیانی را که در گتو ورشو متمرکز ساخته بودند به اردوگاههای مرگ بفرستند و آنها را به قتل برسانند. بنا بر این تصمیم گرفتند مقدمات یک خیزش حماسی را آماده سازند و از شرف و ملیت خویش دفاع کنند. جوانانی که برخی از آنان با زحمت زیاد اسلحه کمری کهنه بدست آورده و یا خود آلات جنگی بسیار ابتدائی تولید کرده بودند، فرمان قیام دادند. آلمان ها که از این واکنش به وحشت افتاده و انتظار آن را نداشتند، به طور موقت برنامه انتقال یهودیان به اردوگاههای مرگ را متوقف ساختند. این رویداد موجب دلگرمی بیشتر جوانان یهودی شد و آنها را برای ادامه مبارزه تشویق کرد.



قیام کنندگان گتو پس از روزها مقاومت دلیرانه، خود را به پانین پرت میکنند که زنده اسیر نشوند

در 19 آوریل 1943 ، در همان حالی که یهودیان در بدترین شرایط خود را برای استقبال از عید «پسح» (عید فطیر) آماده می ساختند، مأموران آلمانی دوباره به داخل گتو ریختند تا یهودیان را سوار کامیون ها کرده به ایستگاه قطار انتقال دهند. جوانان یهودی که انتظار چنین لحظه ای را داشتند دستور قیام صادر کردند و بسیاری از یهودیان در تونل های زیرزمینی و یا طبقات بالای ساختمان ها سنگر گرفتند و به مقاومت پرداختند. تلاش ارتش آلمان برای ورود به گتو ناکام ماند و از این رو به سربازان دستور داده شد با کمک وسایل آتش فشان همه ساختمان های گتو را یکی پس از دیگری به آتش بکشند تا کسانی که در آنها سنگر گرفته و یا مخفی شده اند در آتش بسوزند.



نازیها رزمندگان را با گاز خفه کننده از سنگرهای زیر زمینی بیرون میکشیدند و تیرباران میکردند

این مبارزه دلیرانه گروهی معدود و کم اسلحه، در برابر ارتشی که تا دندان مسلح بود، یک ماه تمام ادامه یافت. چندین واحد رزمی آلمانی در تمام این مدت برای به زانو درآوردن یهودیان به پا خاسته تلاش می کردند و هر بار با ناکامی روبرو می شدند. ولی بالاخره ارتش آلمان بر سراسر گتو دوباره مسلط گردید و همه مبارزان را که هنوز در سنگرها مقاومت می کردند به اسارت گرفت و یا آنان را به گلوله بست.

در تاریخ جنگ جهانی دوم، این نخستین بار بود که یک قیام چریکی علیه سربازان اشغالگر آلمان هیتلری در داخل یکی از شهرهای اروپا که به اشغال نازیها درآمده بود به وقوع پیوست.

به دنبال این قیام بود که سربازان آلمانی گتو ورشو را عملاً با خاک یکسان کردند و اکثر ساختمان ها را ویران ساختند و بالاخره بازمانده یهودیان را که به اسارت گرفته بودند، به اردوگاههای مرگ فرستادند.

در بسیاری دیگر از کشورها و شهرهای تحت اشغال آلمان نازی، عملیات مشابهی (ولی در ابعاد بسیار کوچکتر) توسط جوانان مبارز یهودی، برای مقابله با ارتش جنایتکار و بسیار مجهز نازی به عمل آمد که شرح آنها در این مختصر نمی گنجد.



با درهم کوبیدن قیام گتو ورشو، سربازان نازی همه جا جوانان یهودی را دستگیر و تیرباران کردند



بخش چهاردهم

سکوت دنیا در برابر قتل عام یهودیان

یهود آزاری در آلمان هیتلری، همانگونه که در فصول پیشین خواندیم، سال ها قبل از آغاز جنگ جهانی دوم شروع شد. از سال 1933 که هیتلر با سوءاستفاده از دموکراسی شکننده آلمان، و با این شعار که قصد دارد مردمسالاری را نابود کند و حکومت خودکامه و سرکوبگر برپا سازد، و ناسیونالیسم افراطی نازی قصد داشت بر سراسر اروپا و جهان مسلط گردد و «نژاد برتر» را در دنیا حاکم سازد، تبلیغات یهودستیزانه و عملیات یهودآزاری در ابعاد گسترده آغاز شد و هر روز شدت بیشتری یافت.

در فصول پیشین خواندیم که هیتلر پیش از آغاز جنگ، یهودیان آلمان را از همه حقوق شهروندی محروم کرد، اموال آنان را گرفت، از مشاغل که داشتند اخراج کرد و با تبلیغات زهرآگین، یهودیان را در جامعه آلمانی به کلی منزوی ساخت و هر گونه رابطه بین «آلمانی پاک» با «سامیان پست نژاد» را ممنوع کرد. دنیا در آن سال ها نه تنها به این عملیات غیرانسانی آلمان هیتلری اعتراض نکرد، بلکه همانگونه که در فصل های پیشین خواندیم، بسیاری از کشورها دروازه های خود را نیز به روی یهودیان آواره و پناهجو بستند و به آنها اجازه ورود ندادند. این بی اعتنائی جهان نسبت به سرنوشت یهودیان اروپا، که هیچگونه پشت و پناهی نداشتند و فاقد کشور مستقل خود و فاقد ارتش قدرتمندی بودند که بتواند از آنها دفاع کند، از جمله عوامل مهمی بود که هیتلر را عملاً تشویق کرد به اجرای قصد شیطانی نهانی خود، یعنی نابودی یهودیان پردازد.



نقشه هوایی دو اردوگاه مرگ آشویتس و بیرکناو که متفقین نخواستند آنها را بمباران و ویران کنند

در سال های جنگ، بی تردید سازمان های اطلاعاتی کشورهای متفقین آگاهی داشتند که چگونه هیتلر در سرزمین هانی که به اشغال در می آورد به یهودآزاری می پردازد. آنها بی تردید از انتقال اجباری یهودیان به گتوها و مراکز محصور و بازداشتگاهها به خوبی اطلاع داشتند و همچنین می دانستند که واحدهای اس.اس. و ارتش آلمان، یهودیان را از گتوها با قطاربه قتلگاه می فرستند. ولی برای پایان بخشیدن به این جنایات به هیچ اقدامی دست نزدند و قتل عام یهودیان، بدون هیچ مانعی ادامه یافت.

سیاستمداران نیروهای متفقین ادعا می کنند که آنها چنان سرگرم مبارزه با ارتش آلمان و جلوگیری از ادامه پیشرویهای آن بودند که نمی توانستند برای نجات یهودیان اقدام کنند. این ادعا نمی تواند مورد قبول قرار گیرد، زیرا آنها به آسانی می توانستند خطوط راه آهن را که به اردوگاههای مرگ می رسد بمباران کنند و یا حمام های گاز خفه کننده و کوره های آدم سوزی را منهدم سازند. ولی متفقین حتی برای یک بار به چنین تلاشی دست نزدند و ادعا می کردند که به بمب های خود برای نابودی شهرهای آلمان و به زانو درآوردن هیتلر نیاز دارند و بمباران هدف های نظامی و غیرنظامی در داخل آلمان، از انهدام کوره های آدم سوزی فوری تر و مهم تر است.

تنها در ماه آوریل 1943، یعنی هنگامی که نخستین آثار خستگی و شکست ارتش آلمان احساس می شد بود که نمایندگانی از بریتانیا و ایالات متحده با یکدیگر دیدار کردند تا درباره سرنوشت یهودیان در کشورهای هانی که به اشغال ارتش هیتلری درآمده بودند گفتگو و چاره اندیشی کنند. ولی پیامد این نشست آنقدر مایوس کننده بود که «ساموئل زیگل بویم» (Samuel Zygelbojm) یکی از رهبران جامعه یهودیان لهستان که در لندن پناه گرفته بود، در اعتراض به این بی

اعتنای جهانی نسبت به سرنوشت یهودیان نگون بخت و بیدفاع، خودکشی کرد. او در وصیت نامه خود نوشت: «شاید خودکشی من به این بی اعتنای جهانی پایان دهد».

رهبان کشورهای متفقین نمی توانند ادعا کنند که از جنایات هیتلر علیه یهودیان بی اطلاع بودند. در ماه مه 1942 رادیو بی.بی.سی گزارش دقیقی درباره ابعاد یهودی کشی در لهستان در اختیار همگان قرار داد.



برگزاری کنفرانس عالی تهران با شرکت چرچیل، روزولت و استالین سرنوشت جنگ را رقم زد

البته در بهار 1942 رهبران ایالات متحده (پرزیدنت روزولت Roosevelt) و بریتانیا (وینستون چرچیل Churchill) برای نخستین بار در یک اظهاریه عمومی، به دولت آلمان هیتلری اخطار کردند که در برابر این یهودکشی مسؤلیت دارد و به کیفر چنین اعمالی خواهد رسید. ولی تصور کلی سیاستمداران و فرماندهان ارتش متفقین آن بود که نباید برای نجات یهودیان تلاش کرد و کوشش اصلی باید رسیدن به پیروزی در جنگ باشد- که در آن هنگام مسأله یهودیان نیز به طور طبیعی حل خواهد شد.

در ماه ژوئیه 1944 هواپیماهای اطلاعاتی ایالات متحده تصاویر هوایی بسیار دقیقی از اردوگاه مرگ «آشویتس» گرفتند که تأسیسات آن به خوبی دیده می شد. ولی هواپیمایی که در 29 اوت برای بمباران کردن این تأسیسات اعزام گردید، نتوانست هدف گیری دقیق کند و بمب های آن حمام های گاز خفه کننده را ویران نساخت. حتی پاپ اعظم کاتولیک جهان، پاپ پی دوازدهم، نه تنها برای نجات یهودیان هیچگونه اقدامی نکرد، بلکه عملاً با حکومت نازی همکاری داشت. اگر پاپ اعظم به باورمندان کاتولیک و رهبران کلیسا در لهستان و کشورهای دیگر دستور میداد با نازیها همکاری نکنند، شاید شماری از یهودیان



پاپ پی دوازدهم وجدان مسیحیت را زیر پا گذاشت و در برابر جنایات سکوت کرد



بخش پانزدهم

مبارزه پارتیزانی یهودیان

اشتباه است اگر تصور شود که همه یهودیان اروپا گوسفندوار و با پای خود به قتلگاه رفتند. گرچه حکومت هیتلری در یک جنگ فرساینده که از سال 1933 (هنگام به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان) آغاز شد و تا بهار سال 1945 (پایان جنگ در اروپا) بی وقفه ادامه داشت، یهودی کشی را یکی از اولویتهای خود دانسته و بخش قابل توجهی از امکانات نظامی و منابع لجیستیک خود را برای اجرای این نقشه شیطانی اختصاص داده بود، یهودیان بسیاری در طول جنگ توانستند از چنگال نازی ها و عمال آنان به جنگلها بگریزند و به پارتیزان ها بپیوندند و در راه مبارزه با ارتش اشغالگر جان خود را فدا کنند.

در کنار این مبارزه پارتیزانی، در گتوها و روستاها و شهرهائی که ارتش آلمان و عمال آن می کوشیدند یهودیان را بازداشت کرده و پس از مصادره اموال، آنها را به کوره های آدم سوزی بفرستند، با آنکه یهودیان از قصد نهائی نازیها و وجود اردوگاههای مرگ آگاهی ملموسی نداشتند، جوانان دلیر یهودی با استفاده از شیوه های مختلف، راه گریز در پیش گرفته و به مبارزه علیه نازیسم می پیوستند. از قیام یهودیان گتو ورشو علیه نازیها در یکی از فصول پیشین سخن گفتیم و از جمله گفتیم که در بسیاری از گتوها، یهودیان جوان سازمانهای



پارتیزانهای یهودی در نبرد به سلاحهای بسیار ابتدائی مجهز بودند

زیرزمینی بوجود آورده بودند تا همزمان با مبارزه علیه نازیها، بتوانند به نیازهای روزمره همکیشان نگون بخت خود رسیدگی کنند و با دست خالی بکوشند از رنج و محنت آنان بکاهند.

از هنگامی که هیتلر در آلمان به قدرت رسید، سازمانهای یهودی و احزاب چپ گرا که در اروپای شرقی برپا شده بودند بسیار فعال بودند- و هنگامی که جنگ جهانی دوم آغاز شد و در همه سالهائی که ادامه داشت، این فعالیت سیاسی نیز دنبال شد و در مبارزه با نازیسم تبلور یافت.

یکی از سازمانهای فعال یهودی «جنبش خالوتس» (החלוץ – Hechalutz پیشگام) نام داشت، که در آن شرائط دشوار پیش از جنگ و پس از بروز آن، جوانان یهودی را با زبان عبری و آرمانهای یهودی و امید بازگشت به سرزمین پدری (ארץ ישראל) (Eretz Israel) آشنا می ساخت. جوانان یهودی، در این جنبش فرا می گرفتند که باید بیم و ترس را کنار گذارند، در برابر یهودستیزان و نامردمانی که از آزار یهودیان لذت می بردند جای خالی نکنند، در برابر آنان بایستند و به یهودی بودن خویش افتخار کنند و خود را برای بازگشت به سرزمین پدری و خاک باستانی اسرائیل آماده سازند.

در آن شرائط دشوار جنگی، یهودیان جوان جلساتی برپا میکردند و به تبادل نظر می پرداختند و به یکدیگر قوت قلب می بخشیدند. پس از اشغال سرزمین های شرق اروپا توسط نازیها، یهودیان جوانی نیز بودند که روزنامه های مخفی منتشر می کردند، گزارشهای جنگ را به آگاهی همگان میرساندند، مردم را به مقاومت در برابر دشمن نازی فرا می خواندند و از یهودیان میخواستند نترسند و مبارزه کنند.

برخی از این سازمانها همچنین به عملیات دلاورانه ای برای نجات کودکان و نوجوانان یهودی دست میزدند. هزاران کودک یهودی از نواحی اشغال شده در اروپای شرقی به این وسیله نجات یافتند و به فرانسه و هلند انتقال یافتند تا ارتش نازی نتواند آنها را به کوره های آدم سوزی بفرستد.



پارتیزانهای یهودی در آخرین سال جنگ خود را برای یورش به واحدهای آلمانی آماده می سازند

در بلژیک، یهودیان در براه انداختن نهضت مقاومت ملی علیه اشغالگران آلمانی نقش مهمی داشتند. آنها همچنین در خیزش ضد نازی که در سال 1944 در اسلواکی روی داد سهم قابل توجهی ایفا کردند.

برخی یهودیان یوگوسلاوی و آنانی که توانسته بودند به آن کشور بگریزند، خود را به جنگل های معروف آن کشور رسانده و به پارتیزانها پیوستند و در کنار سپاهیان مارشال «تیتو» (Tito) به مبارزه با اشغالگران هیتلری پرداختند. در جمهوری های اوکراین و بلاروس نیز دهها هزار نفر یهودی خود را به جنگل ها و مراکز پارتیزانی رساندند و از برپا کنندگان اصلی واحدهای رزمی پارتیزانی بودند و در نبردها دلاوری و جانفشانی کردند. در برخی موارد حتی واحدهای ویژه یهودیان برای مبارزه با آلمان هیتلری برپا شده بود و در مواردی دیگر، یهودیان در واحدهای پارتیزان های محلی می جنگیدند.

یهودیان، در کنار عملیات پارتیزانی ، اردوگاههایی نیز برای پذیرفتن زنان و کودکان و مردان غیررزمی یهودی برپا ساخته بودند تا از افتادن آنها به دست نازیها جلوگیری کنند. پارتیزان های یهودی به این آوارگان آذوقه میرساندند و از آنها محافظت میکردند.

در سال های 1942 و 1943 شمار جوانان یهودی که به خیزش پارتیزان ها پیوسته و در کنار آنها علیه هیتلر می جنگیدند بطور چشم گیری افزایش یافته بود.

در جنگل های اطراف شهر مینسک پایتخت بلاروس، واحدهای مستقل پارتیزانی یهودیان فعالیت میکردند که دلآوری های آنان شهرت بسیار یافت. در لهستان، شمار یهودیانی که در واحدهای پارتیزانی فعالیت میکردند، به ویژه در واحدهایی که گرایش کمونیستی داشتند، بسیار چشمگیر بود.

در برابر ماشین جنگی عظیم هیتلری، این مبارزه پارتیزانی ظاهرا ناچیز می نمود. ولی همین تعداد کم نیز نشان دلآوری و جانفشانی یهودیان شیردلی بود که نمی خواستند در برابر آلمان هیتلری تسلیم شوند.

یهودیان نه تنها اسلحه نداشتند و بدست آوردن جنگ افزار، در شرائطی که آلمانها همه چیز آنان را مصادره کرده بودند بسیار دشوار بود، بلکه شوربختانه اهالی روستاهای جنگلی نیز به علت سنت های ضد یهودی، به پارتیزان ها روی خوش نشان نمی داند، به آنها کمک نمی کردند و حتی مواردی وجود داشت که پارتیزان های یهودی را لو می دادند تا سربازان آلمانی و یا عمال محلی شان آنان را دستگیر کنند. در برخی موارد باندهای تبهکاری نیز که به جنگل ها گریخته بودند به آزار یهودیان می پرداختند. فرماندهان برخی گروههای پارتیزانی حاضر نبودند جوانان یهودی را در صفوف خود بپذیرند و در واحدهایی که فرماندهان آنها یهودستیز بودند، پارتیزان های یهودی را حتی به گلوله می بستند و آنها را بیرحمانه به قتل می رساندند - زیرا به باور آنان، یهودی کشی بر مبارزه با آلمان هیتلری اولویت داشت.



کوبنر (وسط) یک شاعر و یک رزمنده دلاور بود

در سال های جنگ جهانی دوم، صدها هزار نفر یهودی از کشورهای آلمان نازی می جنگیدند به ارتش متفقین پیوستند تا سهم خود را در مبارزه با هیتلر و پایان بخشیدن به جنایات او ایفا کنند. هزاران نفر از جوانان یهودی در سرزمین اسرائیل نیز (که در آن هنگام تحت قیمومت بریتانیا بود) برای عضویت در ارتش متفقین و پیوستن به واحدهای جنگی انگلیس داوطلب شدند. ولی دولت بریتانیا حاضر نبود به این داوطلبان مأموریت رزمی بدهد، بلکه آنها را در واحدهای خدماتی (همانند حمل و نقل) و یا پشت جبهه به خدمت می گرفت. یهودیان بسیاری بودند که در ارتش سرخ اتحاد جماهیر شوروی به دریافت نشان شهامت و لیاقت مفتخر گردیدند.



فصل شانزدهم

دوستانان بشریت

در آن سالهای مرگ و خون، که ارتش آلمان به سرعت در شرق و غرب اروپا پیش می رفت و به هر جا می رسید به یهودی کشی دست می زد، و در آن دوران شرم آوری که بسیاری از اهالی لهستان و برخی دیگر از کشورهای اشغال شده، داوطلبانه با نازی ها برای سرکوب و نابودی یهودیان همکاری می کردند و به آنها کمک می رساندند و با دست خود همسایه یهودی خویش را می کشتند تا بتوانند اموال او را تصاحب کنند، انسان دوستانی نیز بودند که با به خطر انداختن جان خویش، گروههایی از یهودیان را زیر چتر حمایت خویش قرار دادند تا شاید بتوانند آنان را از چنگال نازی ها برهانند.

دهها هزار نفر از اهالی لهستان و کشورهای دیگر دوستان یهودی خود را پنهان می کردند و یا به آنها کمک می رساندند که پیش از بازداشت توسط نازی ها، از چنگال آنها بگریزند. موارد بسیار پیش آمد که آلمانیها و یا عمال آنها از این اقدام بشردوستانه آگاه شدند و عامل آنها را تیرباران کردند تا دیگران ببینند، عبرت بگیرند و در آینده از کمک رسانی به یهودیان خودداری ورزند.



برخی از این انسان دوستان، کودکان یهودی را که والدین آنها به بازداشتگاههای مرگ فرستاده شده بودند گرد می آوردند و به خانه خود می بردند و آنها را پنهان می کردند و آذوقه در اختیارشان می گذاشتند. برخی دیگر شبکه هایی بوجود آورده بودند تا کودکان یتیم یهودی را به کشورهای بیطرف بفرستند که از مرگ حتمی نجات یابند. در آن ظلمتکده جهنمی، این یاری رسانی ها همانند بارقه امیدی بود که نشان میداد بشریت نمرده و ارزش های والای انسانی بکلی نابود نشده است.

سرکنسول سفارت پرتغال در شهر بوردو در جنوب فرانسه «ده سوزا مندس» که به یهودیان روایت ورود به پرتغال و اسپانیا داد و مغضوب مقامات کشورش قرار گرفته و اخراج شد ولی بعدها از او اعاده حیثیت گردید

موارد این انسان دوستی بسیار زیاد است که نمونه هایی از آنها را نقل می کنیم: یک فرد لهستانی به نام «لنوپولد سوخا» (Leopold Socha) که در بخش فاضلاب در شهرداری شهر «لووو» (Lvov) کار می کرد، 13 تن یهودی را در مجرای بلند فاضلاب شهر مدت بیش از یک سال پنهان ساخت و زندگی آنان را تأمین می کرد.

«لئوپولد» و یکی از دوستانش برای این یهودیان نگون بخت آذوقه می آوردند و همسران آن دو تن شستن لباسهای آنان را به عهده داشتند.

یک خانواده یونانی که در یکی از جزایر آن کشور می زیست 14 نفر از یهودیان ایالت سالونیک را نجات داد و آنان را در کوههای جنگلی پنهان کرد.

در هلند یک خانواده انسان دوست 49 نفر یهودی را در مکان مخفی در خانه خود جای داد. پس از آنکه گشتاپو پدر خانواده را بازداشت کرد، همسرش کار خود را ترک گفت تا بتواند همه اوقات خود را برای نجات یهودیان صرف کند.

یک بانوی پزشک فرانسوی که به علت مخالفت با نازی ها در آوریل 1942 به بارداشتگاه مرگ فرستاده شده بود، از آنجا که در داخل بازداشتگاه نیز به درمان بیماران می پرداخت، دهها نفر از دختران جوان را از فرستاده شدن به حمام های گاز خفه کننده نجات داد. یک دیپلمات سوئدی به نام «رائول والنبرگ» (Raoul Wallenberg) که در سفارت کشور خود در مجارستان خدمت می کرد به صدها نفر یهودی گذرنامه سوئدی داد تا گشتاپو نتواند آنها را بازداشت کند (سوئد در سال های جنگ اعلام بیطرفی کرده بود). بدینسان، شمار نامعلومی از یهودیان از مرگ نجات یافتند و به سوئد منتقل شدند. «والنبرگ» تا آخرین روز جنگ در بوداپست (پایتخت مجارستان) باقی ماند. ولی کوتاه زمانی پس از ورود ارتش سرخ، مقامات شوروی او را برای بازجویی دستگیر کردند و به مکان نامعلومی در روسیه فرستادند که علیرغم گذشت بیش از نیم قرن، هنوز از سرنوشت او اطلاعی در دست نیست.



والنبرگ دیپلمات انسان دوست و دلاور

حتی ایرانیان فرهیخته ای وجود داشتند که در نجات یهودیان اروپا از چنگال آلمان هیتلری نقش انسان دوستانه و قابل ستایشی ایفا کردند. (به بخش هفدهم مراجعه فرمائید). یکی از آلمانی های بشر دوست که چند صد یهودی را از مرگ حتمی نجات داد «اوسکار شیندلر» (Schindler Oskar) نام داشت که فیلم «فهرست شیندلر» ماجرای زندگی او را به روی پرده سینما آورد.



اوسکار شیندلر یکی از نجات دهندگان یهودیان

«شیندلر» یک عضو حزب نازی بود که پس از اشغال لهستان، به شهر کراکو (Krakow) آمد تا در آنجا بتواند ثروت اندوزی کند. او کارخانه ای را که در حال ورشکستگی بود به قیمت ارزان خریداری کرد و یهودیان نگون بختی را که تشنه کار بودند، با مزدی بسیار اندک در آنجا به کار گرفت. «شیندلر» پس از آنکه رنج و عذاب یهودیان و مظلومیت آنان را به چشم دید، دچار تحول روحی شد و درصدد نجات کارگران خود برآمد. او

بر شمار کارگران یهودی خود به تعدادی بیش از حد افزود و با پرداخت رشوه به فرمانده آلمانی بازداشتگاه مرگ، آنها را پیش خود نگاه داشت و سپس آنان را به یک اردوگاه کار اجباری منتقل ساخت که اکثر افرادی که در فهرست این انتقال بودند از مرگ نجات یافتند. «شیندلر» بابت این انسان دوستی مورد تجلیل قرار گرفت و پس از آنکه در سال 1974 درگذشت، در اورشلیم به خاک سپرده شد.

آن چه به اختصار گفته شد، تنها ماجرای شمار اندکی از غیریهودیان اروپاست که به ارزش های والای انسانی پای بند بوده و برای نجات یهودیان جان خود را به خطر انداختند. انسان دوستان بسیار دیگری بودند که اقدامات بزرگ منشانه آنها در این مختصر نمی گنجد.

موزه «ید و شم» در اورشلیم که اسناد و آثار جنایات نازیها در آنجا نگهداری میشود، بسیاری از این انسان دوستان را که هنوز زنده بودند به اسرائیل دعوت کرد و به تجلیل از آنان پرداخت و نشان افتخار به آنها اهدا کرد.



بخش هفدهم

ایرانیان انسان دوست

در دوران سیاه جنایات نازی علیه یهودیان، که برای همیشه به عنوان یک لکه ننگ بر پیشانی ملت آلمان و کشورهای اروپایی و جهان باقی خواهد ماند، در میان افرادی که اصول اخلاقی و موازین انسانی را زیر پا نگذاشته و حتی با به خطر انداختن جان خود درصدد نجات شماری از یهودیان نگون بخت برآمدند، یک ایرانی فرهیخته نیز وجود داشت که دنیا آن گونه که باید هنوز از خدمات بشر دوستانه او آگاه نشده است.

از هنگام به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان، تبلیغات نازی در ایران نیز گسترش یافت. نازیها و عمال آنها در این تبلیغات می کوشیدند ایرانیان و آلمانیها را «هم نژاد» جلوه گر سازند و با این استناد که هر دو ملت ایران و آلمان از آریائیهای باستان هستند، تلاش میکردند ایران را به سود خود وارد جنگ کنند و یا دست کم آنکه از پیوستن ایران به ارتش متفقین جلوگیری نمایند. آنها برای انجام تبلیغات نژادپرستانه خود، بستر راحتی در ایران یافتند زیرا ملایانی وجود داشته و دارند که به نام دین، یهودی را نجس می خوانند و به او به نظر تحقیر می نگرند و درگذشته یهودیان در اثر تحریکات دینی و طمع ورزیهای دون صفتان مورد آزار قرار گرفته بودند و اموالشان مصادره شده بود.

حکومت ایران در آن هنگام نیز بنا بر ملاحظات سیاسی و غیرسیاسی گرایش های خطرناکی به آلمان هیتلری پیدا کرده بود. ایران که به مدت بیش از دو قرن از شمال توسط امپراطوری روسیه تهدید میشد و ناچار شده بود بخشی از خاک خود را به روسیه بسپارد، و در همان حال فشار امپراطوری انگلیس را بر گرده خود احساس میکرد، از پیدایش یک ابرقدرت سوم به صورت آلمان نازی خرسند بود و امید داشت که از طریق همکاری با آن بتواند موازنه ای برای ادامه استقلال خود ایجاد کند.

به دنبال این ملاحظات سیاسی، و به علت تبلیغات بسیار گسترده نازی، یهودستیزی در ایران به میزان چشم گیری افزایش یافته بود. گرچه ایرانیان نوادگان کورش کبیر هستند که یهودیان را نجات داد و در تورات مقدس از او تجلیل شد.

یکی از ایرانیان فرهیخته ای که در دوران دهشتناک نازی دست کمک به سوی یهودیان دراز کرد، کنسول وقت سفارت ایران در پاریس زنده نام عبدالحسین سرداری قاجار بود. که هنوز از جزئیات این اقدام انسان دوستانه او و شمار یهودیانی که در نتیجه کمک رسانی های وی نجات یافتند اطلاعات کافی در دست نیست.



در ماه ژوئن سال 1940، کوتاه مدتی پس از آنکه هیتلر بر بخشی از فرانسه مسلط گردید

و صلاح بر آن دانست که از تسخیر سراسر آن خاک در آن مرحله صرف نظر کند، اکثر دولتهای جهان به سفیران خود در پاریس دستور دادند سفارتخانه های رسمی را به منطقه تحت فرمان حکومت ویشی (حکومت ظاهرا فرانسوی، ولی دست نشانده دولت آلمان) منتقل کنند. شهر ویشی به مرکز جدید سفارتخانه ها مبدل گشت. ولی در هر سفارتخانه در پاریس فرد یا افرادی برای سرپرستی ساختمان و رسیدگی به امور جاری گماشته شدند.

زنده نام عبدالحسین سرداری قاجار در دوران خدمت در سفارت شاهنشاهی ایران در پاریس

آقای سرداری قاجار، در سمت کنسول، به عنوان سرپرست ساختمان سفارت، در شهر پاریس که در اشغال ارتش آلمان بود باقی ماند.

در آن ایام شمار نامعلومی از یهودیان ایرانی در پایتخت اشغال شده فرانسه میزیستند و با این خطر فوری و جدی روبرو بودند که افراد اس.اس و گشتاپو آنها را نیز همانند دیگر یهودیان فرانسوی شناسایی کرده و به مراکز تجمع یهودیان بفرستند و از آنجا با قطار راهی بازداشتگاههای مرگ کنند.

زنده نام سرداری قاجار دیپلماتی خوش مشرب و میهمان نواز بود و توانست با افسران و مأموران حکومت آلمان نازی روابط دوستانه ای برقرار سازد. او هنگامی که جان یهودیان ایرانی در پاریس را در خطر دید، با فرستادن نامه برای مقامات آلمانی این استدلال را مطرح ساخت که یهودیان ایرانی از هنگام کورش کبیر همیشه ایرانی بوده و در حمایت

قوانین ایران قرار داشته اند و هیچ تفاوتی بین آنان و دیگر ایرانیان وجود ندارد- و یهودی و غیریهودی ایرانی قابل تشخیص و تفاوت نیستند.

در نامه ای که بالاخره به دست «آدولف آیشمن» رسید و او مأمور رسیدگی به آن گردید، همچنین استدلال شده بود که یهودیان ایرانی هیچ شباهتی به یهودیان اروپائی ندارند- و اصولاً آنها «موسوی» (پیرو دین حضرت موسی) بوده و یهودی محسوب نمی شوند.

خوشبختانه این شیوه استدلال آقای سرداری قاجار و حمایت او از یهودیان ایران، مقامات آلمانی را متقاعد ساخت و در نتیجه، سفیر آلمان در پاریس نامه ای برای کنسول ایران فرستاد و در آن تعهد کرد که به یهودیان ایرانی هیچ آسیبی وارد نیاید و دستورات آلمان هیتلری در مورد بازداشت یهودیان و اعزام آنان به اردوگاههای مرگ، یهودیانی را که دارای گذرنامه ایرانی هستند شامل نخواهد شد.

زنده نام سرداری قاجار به این خدمت ارزنده به یهودیان اکتفا نکرد- بلکه در سال 1942، هنگامی که آلمان نازی درصدد برآمد با استناد به طرح شیطانی «حل نهانی مسأله یهود» یهودیان فرانسوی را نیز به اردوگاههای مرگ بفرستد، تا آنان هم مانند یهودیان اروپای شرقی به قتل برسند، به درخواست نماینده جامعه یهودیان ایرانی در پاریس که با وی دوستی نزدیک داشت، به شمار نامعلومی از یهودیان فرانسوی نیز گذرنامه ایرانی اعطا کرد تا از مرگ نجات یابند. این اقدام انسان دوستانه از آنجا امکان پذیر گردید که خوشبختانه شماری گذرنامه های خالی در بخش کنسولی سفارت ایران در پاریس باقی مانده بود و زنده نام سرداری قاجار با به عهده گرفتن خطر مجازات های اداری و احتمالی، این گذرنامه ها را به نام شماری از یهودیان فرانسوی که با خطر بازداشت و اعزام به اردوگاههای مرگ روبرو بودند صادر کرد و در اختیار آنان گذاشت.

عبدالحسین سرداری قاجار که از خدمات کوروش کبیر به ملت یهود آگاهی داشت، می دانست که از نظر اخلاقی و حتی اداری نه تنها تخلفی مرتکب نشده، بلکه در واقع در راستای انسان دوستی دولت ایران عمل کرده که خود را وارث راستین پایه گذار امپراطوری هخامنشی میداند.

پس از آنکه ارتش متفقین وارد ایران شد (تا از طریق آن کشور کمکهای گسترده تسلیحاتی و خوراکی خود را به اتحاد شوروی برساند که به شدت با ارتش آلمان هیتلری درگیر بود)، سفیر ایران در ویشی (آقای انوشیروان سپهبدی- که همسرش خواهر آقای سرداری بود) آنجا را ترک گفت و آقای سرداری به عنوان تنها سرپرست منافع ایران در پاریس باقی ماند- ولی ارتباط با تهران به طور کامل قطع شده بود.

یکی از افرادی که در نتیجه اقدامات بشر دوستانه آقای «سرداری قاجار» نجات یافت آقای «ابراهیم مرادی» نام دارد که در تابستان سال 2006 در سن 92 سالگی در لوس آنجلس چشم از جهان فرو بست.

فرد دیگری که به کمک او از چنگال گشتاپو نجات یافت یکی از وارد کنندگان معروف خاویار ایران به نام پطروسیان بود که با جنبش زیرزمینی مقاومت ملی فرانسه همکاری داشت و به این علت گشتاپو میخواست او را بازداشت و مجازات کند. آقای سرداری قاجار مدتی پس از جنگ جهانی سمت کاردار سفارت ایران در بروکسل را به عهده گرفت و در سال های دهه پنجاه میلادی به عضویت شرکت ملی نفت ایران درآمد و در سال 1981 در لندن چشم از جهان فرو بست.

آقای فریدون هویدا که زنده نام عبدالحسین سرداری دانی او بود- و بخشی از مطالب بالا با استناد به نوشته های وی نگارش یافته، در ادامه خاطرات خود می نویسد: در سال 1948 هیأتی از جانب سران جامعه یهودیان ایران به پاریس رفت و به پاس خدمات انسان دوستانه آقای سرداری، لوح تقدیری که از نقره ساخته شده بود به وی اهدا کرد.



آقای فریدون هویدا پسر خواهر زنده نام عبدالحسین سرداری قاجار لوح تقدیر را از رئیس موزه تولرانس (مدارا) در لوس آنجلس دریافت می کند. فرد دست چپ آقای ابراهیم مرادی یکی از صدها نفر نجات یافتگان ایرانی و غیر ایرانی آن فرد انسان دوست و جاوید است.

در موزه «بید و شم» در اورشلیم که شامل اسناد و آثار جنایات نازیها علیه یهودیان است، کپی برخی از مکاتبات آقای سرداری با مقامات

آلمانی نگاهداری می شود.

در ماه آوریل 2004 که مصادف با شصتمین سالگرد انتقال بیش از نیم میلیون نفر یهودیان مجارستان به اردوگاههای مرگ و مصادف با یادروز قربانیان جنایات نازیها بود، کانون «سیمون ویزنتال» (مرکز پژوهش های علمی درباره دوران هولوکاست- که به یاد شکارچی نازیها نامگذاری شده است) از عبدالحسین سرداری قاجار تجلیل به عمل آورد و لوح تقدیر از وی به آقای فریدون هویدا اهدا گردید.

آقای فریبرز مختاری، پژوهشگر و استاد دانشگاه مقیم واشنگتن که در حال نگارش کتابی درباره این ایرانی فرهیخته است ارزیابی می کند که زنده نام سرداری چند صد نفر ایرانی و یهودی غیر ایرانی را از چنگال گشتاپو و اعزام آنان به اردوگاههای مرگ آلمان نازی نجات داده است. آقای مختاری در کتاب خود که قرار است در ماههای آینده انتشار یابد، اسامی چندین نفر از نجات یافتگان را که خود وی با آنان و خانواده هایشان سخن گفته ذکر کرده است.



فصل هیجدهم

پایان فاجعه

قدرت آلمان نازی و اشغالگری های آن تا زمستان سال 1942 به اوج خود رسید. هیتلر قول داده بود که رژیم پاک آریائی، «که در آن افراد نژاد پست چون یهودیان، کولی ها، کمونیست ها و آزاد اندیشان وجود نداشته باشند!»، یک هزار سال دوام خواهد آورد. ولی قدرتی که پایه های آن بر ستمگری و جنایت نهاده شده بود، پیش از آغاز بهار سال 1943 در مسیر قهقرائی گام گذاشت که به انهدام این رژیم جهنمی انجامید.



نازیها به هر شهر و دهکده ای میرسیدند، یهودیان را در نقطه ای متمرکز ساخته و سپس با قطار به اردوگاههای مرگ میفرستادند

در واقع زمان پیوستن ایالات متحده به ارتش متفقین برای سرکوب نازیسم را میتوان سرآغاز مرگ هیتلر نامید و شکست نازی ها در نبرد العلمین (در شنزارهای بین لیبی و مصر در آفریقای شمالی) در سال 1942 مسیر جنگ را به زیان هیتلر تغییر داد. پس از آن شکست ننگین ارتش نازی در نبرد بر سر اشغال استالینگراد در فوریه سال 1943 بود که ضربات بیشتری بر رویاهای جنون آمیز هیتلر وارد آورد. هجوم ارتش متفقین به ایتالیا در تابستان 1943 یکی از نشانه های نزدیک بودن فروپاشی حکومت هیتلری بود. «موسولینی» دیکتاتور ایتالیا یار و هم پیمان هیتلر محسوب می شد. ولی پارتیزان های ایتالیا با کمک فعال ارتش متفقین به پا خاستند و او را برانداختند و به کیفر اعمالش رساندند. در تابستان 1944 (ماه ژوئیه) ارتش متفقین از خاک بریتانیا در ناحیه نورماندی فرانسه نیرو پیاده کرد تا با کمک جنگ افزارهای زیادی که از ایالات متحده دریافت کرده بود، و به کمک فعال سربازان آمریکائی، به مصاف ارتش آلمان بشتابد.

هر یک از نبردهائی که نام بردیم، ضربه دردناکی بر پیکر ارتش آلمان وارد آورد. ولی در همان حال که شهرهای آلمان مرتباً توسط نیروهای متفقین بمباران می شد و سربازان متفقین در سواحل فرانسه پیاده شده و به سوی خاک آلمان به راه افتاده بودند و با آنکه ارتش سرخ به پیشروی از شرق به سوی آلمان ادامه می داد، و احتمال مرگ رژیم هیتلری از افق دور دست به چشم می خورد، آلمان ها همچنان به کشتار یهودیان در اردوگاههای مرگ ادامه می دادند. آنها چنان در انجام این مأموریت جهنمی تعصب داشتند که حتی در روزهای پیش از تسلیم ارتش آلمان بر دامنه کشتارها افزودند و یهودیانی را که با شنیدن خبر نزدیک شدن ارتش متفقین قصد فرار از اردوگاهها را داشتند به رگبار گلوله بستند.

در نخستین ماههای سال 1945 هجوم گسترده نیروهای متفقین برای اشغال آلمان و به زانو درآوردن ارتش هیتلر آغاز شد که به تصرف برلین پایتخت آلمان انجامید. هیتلر ناچار به خودکشی شد و آخرین آثار مقاومت آلمان نازی در هم شکست و جنگ جهانی دوم پایان یافت.

صدها هزار نفر یهودیانی که در دهها اردوگاه مرگ، هنوز توانسته بودند زنده بمانند، توسط سربازان متفقین آزاد شدند. سربازان در برابر خود در واقع اسکلت های متحرکی یافتند که برق زندگی در چشمان آنان دیده نمی شد. افرادی بسیار لاغر و بیمارگونه بودند که توان لبخند زدن نداشتند.

اجساد هزاران نفر مرد و زن و کودکی که زندانبانان آلمانی شتابزده آنان را پیش از فرار خود به قتل رسانده بودند، محوطه اردوگاههای را پر کرده بود. آتانی که زنده مانده بودند اجساد عزیزان خویش را در برابر چشم خود می دیدند. انبارهای اردوگاهها از موی سر کشته شدگان و یا عینک های آنان و دندان های طلا و حتی کفش ها و چمدان های پر یا خالی مملو بود. آلمانی ها که به نظم و ترتیب علاقه ای جنون آمیز داشتند، همه چیز را بطور جداگانه در انبارها نگهداری میکردند. در میان نیروهای متفقین، سربازان یهودی بسیاری وجود داشتند که از دیدن همکیشان مصیبت زده خود، با آنکه از مرگ جسته بودند، به تلخی اشک می ریختند. حتی سربازان غیریهودی نیز از دیدن این همه فاجعه و جنایت گریه می کردند. یهودیان آزاد شده جانی برای رفتن نداشتند. آنها خانه و زندگی و عزیزان و اثاثیه و



سربازان ارتش سرخ در آوریل 1945 پرچم اتحاد شوروی را بر فراز پارلمان آلمان به اهتزاز در میآورند

دارائی خود را کاملا از دست داده بودند و از خود می پرسیدند آیا هنوز در دنیا افرادی وجود دارند که قلب یک انسان واقعی در سینه آنها می تپد؟



نوزدهم

بخش

آغازی دیگر

با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم، از میان هشت میلیون نفر یهودیانی که در اروپای اشغال شده زندگی می کردند، تنها دو میلیون نفر جان سالم بدر

برده بودند. زیرا حدود شش میلیون نفر دیگر در بازداشتگاههای مرگ، در کوره های آدم سوزی، و در جریان کشتارهایی که سربازان آلمانی و یا عمال آنها در سراسر خاک اروپا به راه انداخته بودند جان باختند.

هزاران نفر کودک و نوجوان یهودی هنگام آزادی اردوگاهها زنده مانده بودند. ولی اکثر قریب به اتفاق آنان پدر و مادر و دیگر بستگان خود را در اردوگاهها از دست داده و یتیم شده بودند.

سازمانهای یهودی جهان که با پایان جنگ از ابعاد دهشتناک کشتار و جنایات نازی آگاه شدند، با سرعت خود را برای کمک به نجات یافتگان و کودکان و نوجوانان زنده مانده آماده ساختند. برای کودکان یتیم مراکز ویژه ای برپا شد و تلاش به عمل آمد که ضربه روحی آنان را التیام بخشید. هزاران کودک یهودی نیز توسط مسئولان صومعه های مسیحی به آنجا برده شده و اوراق هویت جعلی به آنان داده شده بود تا افراد اس.اس و گشتاپو نتوانند آنان را شناسایی کنند.



شماری از یهودیان نجات یافته از اردوگاههای مرگ از میان جنگلها به سوی آینده پناهگاهی جدید

بسیاری از یهودیان نجات یافته، که اهل شوروی، لهستان، مجارستان و یا کشورهای دیگر بودند، هنگامی که با رنج بسیار به شهر یا آبادی خود بازگشتند، مورد هجوم اوباشان محلی قرار گرفتند که تصور می کردند این نگون بختان آمده اند تا خانه و اموال خود را که برخی اهالی محلی بر آن مسلط شده بودند بازپس بگیرند.

در برخی از این کشورها، هنوز گروههای یهودستیز فعالیت می کردند و در شهرک ها و روستاها به گردش می پرداختند و هر یهودی نجات یافته ای را که شناسایی می کردند به فجیع ترین شیوه به قتل می رساندند.

بسیاری از این یهودیان مصیبت زده دیگر حاضر نبودند در سرزمین هانی زیست کنند که این چنین به آنان جفا و ستم روا می دارند. شمار زیادی از آنان (به ویژه جوانان) دریافتند که تنها در سرزمین پدری خود (ארץ ישראל - ارتس ییسرائل Eretz Israel) است که می توانند زندگی و شرف و آزادی و استقلال خود را باز یابند.

در آن سال ها سرزمین اسرائیل هنوز در قیمومت بریتانیا بود که دروازه های این سرزمین را بسته و تنها به شمار محدود و معدودی از یهودیان اجازه میداد به خاک پدری باز گردند.



شماری از بازماندگان جنایات نازیها با یک کشتی کوچک و کهنه به سواحل اسرائیل رسیده اند

ولی آنانی که از جنایات نازی جان سالم بدر برده و مصمم بودند زندگی خود را از نو بنا کنند، مبارزه پیگیری را علیه این سیاست دولت فحیمه انگلیس آغاز کردند و به یک تلاش بین المللی دست زدند تا بتوانند به خانه پدری و تنها سرزمینی باز گردند که حاضر بود آنان را با آغوش باز بپذیرد.

هزاران نفر از این یهودیان آواره، با پای پیاده و از طریق جنگل ها و با گذشتن از مرزها، خود را به نقاطی می رساندند که از جانب تلاشگران یهودی که از سرزمین اسرائیل به این مأموریت فرستاده شده بودند تعیین شده بود تا از آنجا با کشتی رهسپار خاک اسرائیل شوند. با آنکه با پایان گرفتن جنگ، کشورهای جهان از ابعاد جنایاتی که آلمان هیتلری علیه یهودیان مرتکب شده بود آگاه گردیدند، ولی هنوز دروازه های خود را همچنان به روی آوارگان یهودی بسته بودند. ایالات متحده تنها به شمار کمی از نجات یافتگان که بستگانی در آمریکا داشتند اجازه مهاجرت داد. حتی کشورهای مهاجرپذیر نیز اکثرا ترجیح می دادند آوارگان غیریهودی را در خاک خود بپذیرند. این یهودیان آواره از سال 1945 (که جنگ به پایان رسید) تا سال 1948 (که قیمومت انگلیس بر خاک اسرائیل باطل شد)، با کمک کشتی های قدیمی و حتی قایق های بزرگ، با دشواری های بسیار خود را از بنادر اروپا به سواحل سرزمین اسرائیل می رساندند. برخی از آنان موفق می

شدند با استفاده از تاریکی شب خود را به ساحل برسانند. ولی در اکثر موارد نیروی دریایی انگلیس این کشتی ها را قبل از آنکه به ساحل نزدیک شوند شناسایی می کرد، آنها را از حرکت بازمی داشت و سرنشینانشان را به زور به اردوگاهی در قبرس می فرستاد تا نتوانند خود را به اسرائیل برسانند.

دولت بریتانیا چشمان خود را به روی رنج و محنت این بازماندگان اردوگاههای مرگ نازی بسته بود!



دولت قیم بریتانیا با توقیف کشتی اکسدوس، به بازماندگان جنایات نازیها اجازه پیاده شدن نمی دهد

با اینهمه، از میان 300 هزار نفر نجات یافتگان یهودی جنگ و بازماندگان اردوگاههای مرگ، حدود 70 هزار نفر توانستند علیرغم همه محدودیت ها و ممنوعیت هائی که از جانب حکومت قیم انگلیس وضع شده بود، به خاک اسرائیل وارد شوند تا بتوانند زندگی آزاد و شرافتمدانه ای را از نو آغاز کنند.



یهودیان نجات یافته از اردوگاههای مرگ نازی، به یکدیگر کمک می کنند از آن جهنم خارج شوند



بخش بیستم

جنایت و مکافات

ماهها پیش از آنکه جنگ جهانی دوم به پایان برسد، و از هنگامی که احساس شد ارتش آلمان در سرانجام قرار گرفته، سران دولت های متفقین اعلام کردند که جنایتکاران جنگی را به کیفر اعمال خود خواهند رساند. با پایان گرفتن جنگ، و برای نخستین بار در تاریخ بشری، یک دادگاه بین المللی توسط ایالات متحده، بریتانیا، اتحاد جماهیر شوروی و فرانسه برپا شد که اصول حقوقی محاکمه و مجازات جنایتکاران جنگی را

پایه گذاری کرد.

به موجب موازین اعلام شده، کسانی که در جنگ مرتکب جنایت می شوند و یا آنانی که علیه صلح به جنایت دست می زنند، و اصولاً جنایاتی علیه بشریت مرتکب می گردند، باید در یک دادگاه بین المللی محاکمه شوند و به کیفر اعمال خود برسند. کشورهای متفقین، عمداً محل برگزاری دادگاه جنایتکاران نازی را در شهر نورنبرگ (Nuerenberg) آلمان قرار دادند. زیرا نورنبرگ همان مکانی بود که دست اندرکاران آلمان هیتلری، برای نخستین بار قوانین برتری نژادی را در همایش خود در آنجا تهیه، تدوین و اعلام کردند.



دادگاه نورنبرگ آلمان که پس از پایان جنگ شماری از جنایتکاران نازی را محاکمه و محکوم کرد

22 تن از فرماندهان و سیاستمداران ارشد آلمان نازی در دادگاه نورنبرگ با هم محاکمه شدند که اکثر آنها به مرگ محکوم گردیدند. شماری از متهمین اهل اتریش، ولی اکثر آنها اهل آلمان بودند.

دادگاه مدت چهار سال به کار خود ادامه داد. و تا سال 1949 جمعا 651 ر 31 نفر از جنایتکاران نازی مورد محاکمه قرار گرفتند. ولی هزاران تن هم موفق به فرار شدند و با هویت جعلی در کشورهای دیگر (به ویژه در آمریکای جنوبی) استقرار یافتند و توانستند از مجازات بگریزند. یک سازمان یهودی به رهبری «سیمون ویزنتال» به تعقیب و شناسایی نازی های فراری پرداخت و موفق شد صدها نفر آنها را کشف هویت کند و به کشورهای اروپائی (به ویژه آلمان) فشار آورد آنها را محاکمه و مجازات کنند.

کشور نوپای اسرائیل نیز به نوبه خود در این تلاش سهیم گردید و «داوید بن گوریون» (۱۹۲۳-۱۹۷۳) پایه گذار کشور نوین اسرائیل و نخست وزیر آن دستور داد ابرجنایتکار نازی موسوم به «آدولف آیشمن» (Adolf Eichmann) را که مسئول فرستادن یهودیان اکثر کشورهای اروپایی به اردوگاههای مرگ بود بیابد و او را برای محاکمه به اسرائیل بیاورند.

مأموران اطلاعاتی اسرائیل «آیشمن» را در آرژانتین شناسایی کردند و او را دستگیر ساخته و مخفیانه به اسرائیل آوردند. این دستاورد اطلاعاتی هیاهوی بزرگی در دنیا به راه انداخت. محاکمه «آیشمن» در دادگاه اورشلیم در حضور صدها خبرنگار و تماشاچی، و با شرکت دهها نفر شاهدان جنایات نازی ها به مدت بیش از یک سال ادامه یافت. رسانه های گروهی جهان و مردم دنیا نسبت به روند این محاکمه توجه زیاد نشان دادند و جزئیات جنایت نازی ها به تفصیل در جهان انعکاس یافت.

(نویسنده این سطور، به عنوان گزارشگر روزنامه «کیهان تهران»، در جلسات محاکمه به طور منظم حضور داشت).



آدولف آیشمن در دادگاه اورشلیم با گوشی ترجمه

محاکمه «آیشمن» در اورشلیم، برای نخستین بار پس از دادگاه نورنبرگ امکان داد که جزئیات جنایات نازی ها با ارائه اسناد و مدارک غیرقابل انکار به آگاهی افکار عمومی دنیا برسد. و اسرائیل به عنوان نماینده یهودیان جهان سهم خود را در محاکمه و مجازات آنانی که علیه قوم یهود تکان دهنده ترین جنایات تاریخ را مرتکب شده اند ایفا کند.

دادگاه اورشلیم در ۱۵ دسامبر ۱۹۶۱ «آیشمن» را به جرم جنایاتی که مرتکب شده بود به مرگ محکوم کرد. این ابرجنایتکار نازی، با نوشتن نامه برای رئیس جمهوری اسرائیل و با ابراز ندامت از اعمال پلید خود درخواست بخشایش کرد. که رد شد. در نخستین روز از ماه ژوئیه ۱۹۶۲ حکم اعدام «آیشمن» به اجرا درآمد، جسد او در کوره سوزانده شد و خاکسترش را در خارج از سواحل اسرائیل در آبهای دریای مدیترانه پراکنده ساختند تا اثری از او باقی نماند. در پایان باید یادآوری کرد که «آیشمن» نخستین و آخرین فردی بود که در اسرائیل اعدام شد.



محاكمه آدولف آيشمن در «تالار ملت» در اورشلیم بار دیگر دنیا را با جنایات فجیع نازیها آشنا کرد



هنگامی که سربازان متفقین وارد اردوگاههای مرگ شدند، دیدن اجساد پراکنده آنها را تکان داد

پایان

گرد آورنده : Iran King World

